





نکته‌های روشنگر



سی گفتار تفسیری از حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام



نکته‌های روشنگر؛ سی گفتار تفسیری از حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام

تنظیم‌کننده: محمدعلی فیض‌آبادی

ارزیاب: مرتضی کشاورز، رضا حق‌پناه

ویراستار: وجیهه رضانی

طراح جلد و صفحه‌آرا: انسیه غلامرضاپور

ناشر: زائر رضوی (وابسته به معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی)

چاپخانه: مؤسسه فرهنگی هنری خراسان

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۱۷-۴۹-۲

قیمت: ۶۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، ضلع غربی، باب‌الهادی علیه السلام،

اداره برنامه‌ریزی

صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱ تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۲۹۴۲

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادات: ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲

حق چاپ محفوظ است.



دعای مطالعه

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَ أَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا
أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ انْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»^۱
(خدایا، مرا از تاریکی‌های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی‌ام بدار. خدایا،
درهای رحمتت را به روی ما بگشا و خزانه‌های علومت را برایمان باز کن، به
مهربانی‌ات، ای مهربان‌ترین مهربانان.)

تقدیم

تقدیم به ارواح قدسی ائمه معصومین علیهم السلام، به ویژه مولا و مقتدای زمان، حضرت بقیة اللہ الاعظم عجل اللہ تعالی فرجه الشریف؛ شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس؛ مدافعان مظلوم حرم اهل بیت و زائران آستان ملکوتی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.



مقدمه ۱۳

گفتار اول: قرآن کتاب هدایت ۱۵

قرآن؛ کتاب هدایت نه کشفیات ۱۵

قرآن کریم؛ روشن و روشنگر ۱۷

گفتار دوم: رمضان و عبودیت ۱۹

دو معنا برای عبودیت خدا ۱۹

هدف دعاها؛ سوق دادن انسان از غفلت به حالت عشق ۲۱

گفتار سوم: نوافل در ماه رمضان ۲۳

اهمیت نوافل به ویژه در ماه رمضان ۲۳

توصیه به جوانان برای بهره‌مندی از معارف ادعیه ۲۵

گفتار چهارم: اقامه نماز ۲۷

برپاداشتن نماز ۲۷

نقش ویژه نماز در خودسازی ۲۸

فلسفه دستور شتافتن به نماز ۲۸

گفتار پنجم: حضور قلب در نماز و عبادت ۳۱

تسلیم نشدن در برابر غیر خدا؛ درس «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ۳۱

دلیل استفاده از ضمیر مخاطب در «إِيَّاكَ» ۳۲

علت جمع بودن فعل «نَعْبُدُ» ۳۲



۳۵ گفتار ششم: همدلی در جامعه

۳۵ اهمیت همدلی در جامعه

۳۶ مطلوب بودن اتحاد با مؤمنان نه کافران

۳۶ اهمیت دعا برای خالی شدن دل از کینه مؤمنان

۳۶ معنای ولایت بین مؤمنان

۳۹ گفتار هفتم: گونه‌های مختلف سکینه در جامعه

۳۹ شیوه اسلام برای اجرایی شدن احکام

۴۱ پایمردان جنگ حنین

۴۳ گفتار هشتم: جمعه و نماز جمعه

۴۴ هراس دشمنان از نماز جمعه

۴۷ گفتار نهم: تکان اندیشه

۴۷ توجه و تنبه؛ مسبب اکتشافات و پیشرفت‌های بشر

۴۸ کاروان هستی، هم‌جهت با انسان

۵۱ گفتار دهم: مبارزه و جمهوری اسلامی

۵۱ قرآن کتاب عبرت‌ها و درس‌ها

۵۳ شرط موفقیت یک تفکر؛ استفاده از اصطلاحات خود آن مکتب

۵۳ لزوم تکریم افراد جامعه

۵۵ گفتار یازدهم: توکل

۵۵ توکل بر خدا؛ از نشانه‌های مؤمن



معنای درست توکل بر خدا ۵۵

دو رکن توکل ۵۶

فواید توکل ۵۷

گفتار دوازدهم: انفاق ۵۹

خرج کردن برای خدا ۵۹

دو فایده انفاق ۵۹

انواع انفاق ۶۱

شکرگزاری بزرگوارانه خدا از انفاق کنندگان ۶۱

گفتار سیزدهم: دشمنی بعضی از همسران و فرزندان ۶۳

مراقبت درمقابل خواست همسر ۶۳

مصادیق دشمنی همسر و فرزند ۶۴

گفتار چهاردهم: تعامل با خانواده ۶۷

ضرورت برحذر بودن از دشمنی همسر و فرزند ۶۷

گفتار پانزدهم: تقوا ۷۱

معنای تقوا ۷۱

رعایت تقوا به قدر توان ۷۲

رعایت تقوا به قدر وسع و توان ۷۳

تقوا؛ شرط استفاده از هدایت قرآن ۷۳



۷۵ گفتار شانزدهم: آموزش و پرورش

۷۵ چهار مسئولیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۷۹ گفتار هفدهم: جهاد

۷۹ گستره جهاد و مصادیق آن

۷۹ مجاهدت با مال

۷۹ مجاهدت با نفس

۸۰ معنای اخلاص

۸۱ پیامد نرفتن به جهاد

۸۲ گستره معنای هلاکت

۸۳ گفتار هجدهم: توبه

۸۳ توبه خدا و توبه عبد

۸۴ شروط قبولی توبه

۸۵ وضع افراد متخلف از جنگ تبوک

۸۷ گفتار نوزدهم: تیره ورزی

۸۷ تیره‌روزی دنیوی؛ عقوبت روی گردانی از راه خدا

۹۱ گفتار بیستم: تطهیر انسان

۹۱ تطهیر انسان با صدقه

۹۳ تزکیه انسان با صدقه



گفتار بیست و یکم: شهادت در راه خدا ۹۵

معامله با خدا ۹۵

فردا یدئال اسلام ۹۶

گفتار بیست و دوم: نیاز به هدایت ۹۹

سزاوار بودن درخواست هدایت از خداوند؛ از سوی همه انسان ها ۹۹

نیاز همیشگی به هدایت الهی؛ علت تکرار ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ۱۰۰

گفتار بیست و سوم: هدف از زندگی ۱۰۳

رسیدن به رضوان الهی ۱۰۳

گفتار بیست و چهارم: ملاک قبولی عمل ۱۰۷

معنای قبولی عمل ۱۰۷

عمل نیک از غیرمسلمان ۱۰۹

گفتار بیست و پنجم: رستگاری ۱۱۱

اهمیت یاد خدا در هر حال ۱۱۱

رستگاری و آزادی؛ فایده یاد خدا بودن ۱۱۱

گفتار بیست و ششم: ملاک ارزش عمل ۱۱۵

الف. اخلاص ۱۱۵

ب. کیفیت ۱۱۶

ج. نیت ۱۱۷



۱۱۹ گفتار بیست و هفتم: مدیریت مال

۱۱۹ فتنه مال

۱۲۳ گفتار بیست و هشتم: امر به معروف و نهی از منکر

۱۲۳ نشانه‌های مؤمنان

۱۲۳ معروف چیست؟

۱۲۴ منکر چیست؟

۱۲۴ عمومیت و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر

۱۲۵ جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در میان احکام اسلام

۱۲۶ امر به معروف و نهی از منکر؛ حافظ حالت انقلابی جامعه اسلامی

۱۲۷ گفتار بیست و نهم: قدس

۱۲۷ راه حل مسئله فلسطین با استفاده از ماجرای بنی التّضیر

۱۲۹ گفتار سی ام: پاک شدن از گناهان

۱۲۹ پوشانده شدن گناهان با ایمان و عمل صالح

۱۲۹ ضرورت وجود تناسب بین اعمال صالح و گناهان برای بخشیده شدن

۱۳۱ معنای پاک شدن گناهان

۱۳۱ معافیت معذوران به شرط خیرخواهی

۱۳۳ کتابنامه

۱۳۵ مسابقه فرهنگی نکته‌های روشنگر

مقدمه

انسان برای رسیدن به کمال دنیوی و اخروی، اوج خلافت الهی و عبودیت محض خدا در همه عرصه‌های زندگی، نیازمند هدایت است، و الا در هدف و مسیر، به بیراهه خواهد رفت.

استوارترین سند هدایت، قرآن کریم است که خود، نور مبین بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای بشریت تبیین کرده و مفسران و علمای اسلام آن را تفسیر و تشریح کرده‌اند.

بی‌شک انسان با مراجعه به قرآن کریم و بهره‌وری از احادیث اهل بیت علیهم السلام و آثار تفسیری علمای قرآن پژوه و تفکر در این کتاب الهی، می‌تواند مسیر راه را بیابد.

یکی از تفاسیر درخور توجه که برجستگی‌های ویژه علمی دارد، تفسیر مقام معظم رهبری است که از بیش از نیم‌قرن پیش، به صورت نسیمی روح‌انگیز، دل‌وجان مؤمنان را حیات و امید بخشیده است و می‌بخشد. ایشان که در ادبیات عرب استادی ورزیده، در سیاست و اجتماع انسانی حاضر و فعال، در علوم قرآنی صاحب‌نظر و در عرصه تبلیغ و تبیین از نوابغ روزگارند، در عرصه تفسیر نیز با نگاه جامع به مسائل روز جهان اسلام و بین‌الملل و فضای اجتماعی، چشمه‌های فراوانی از این کتاب الهی را برای قلوب تشنه جویندگان معارف جاری ساخته‌اند.

این اثر ناچیز، برگزیده سی درس و سی موضوع از تفاسیر سوره‌های حمد، بقره، جمعه، تغابن، توبه، ممتحنه و مجادله است که برای بهره‌وری و نیوشیدن تشنگان معارف، در ماه مبارک رمضان، آماده شده است. امید است رضایت حق تعالی را به دست آورد.

قرآن کتاب هدایت

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

آن کتاب [بلندمرتبه که] هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزکاران است.

قرآن؛ کتاب هدایت نه کشفیات

این کتاب، کتاب هدایت است. غرض از قرآن، هدایت انسان هاست. انسان در محیط حیات خود، محتاج هدایت و دستگیری است و این قرآن، انسان را، بشریت را هدایت می‌کند و [جلوگیری می‌کند] از گمراهی‌ها، از کج فهمی‌ها، از نفهمیدن‌های بر اساس غرض‌ورزی‌ها یا شهوات یا هوس‌ها. گاهی هوس‌ها جلوی چشم انسان را می‌گیرند، مانع می‌شوند از فهمیدن انسان و گاهی وسواس‌ها و ضعف نفس‌ها جلوی انسان را می‌گیرند و مانع می‌شوند از اینکه انسان هدایت بشود و راه را پیدا کند. تردید، تردید، تردید! نشانه ضعف است. این قرآن وسیله هدایت است. این قرآن کتابی نیست که بخواهد کشفیات برای بشر بیان کند.^۲

مغزی که خدای متعال به انسان داده [است]، برای خلاقیت و آفرینش‌های عملی و فنی و هنری و مانند این هاست. این [کارها] را انسان‌ها می‌کنند. آن چیزی که انسان به آن احتیاج دارد، این است که کسی او را هدایت کند در راه حیات تا این اختراع، تا این علم، تا این تجربه، در خدمت او قرار بگیرد، نه به ضرر او.^۳

آیا بشر امروز خیلی خوشبخت است با این همه اختراعات؟ آیا بشر امروز

۱. بقره، ۲.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۱.

۳. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۲.

سختی‌ها و دردهای مثلاً سی قرن پیش یا پنجاه قرن پیش را دیگر ندارد؟ امروز بشر اگر بخواهد از شهری به شهری سفر بکند، البته [که] کارش راحت شده [است]؛ اما مگر مشکل بشر همیشه این بود؟ مشکل بشر بی‌عدالتی بود، مشکل بشر گرسنگی بود، مشکل بشر بی‌عاطفگی بود، مشکل بشر عدم وجود صفا و برادری بود، مشکل بشر جنگ‌هایی بود که بر انسان‌ها تحمیل می‌کردند که در طول تاریخ این جور بوده [است]، مشکل بشر زورگویی طبقاتی به طبقات دیگر و افرادی بر گروه انسان‌ها بود. [آیا] این مشکل‌ها امروز در دنیا حل شده [است]؟ مشکل بشر احساس تنهایی او بود، احساس ضعف و عجز او بود در مقابل عظمت آفرینش. [آیا] این [مشکل] حل شده [است]؟ امروز آن کسی که دانشمندتر است و با اسرار آفرینش آشنا تر است، بیشتر از دیگران احساس عجز و ضعف می‌کند در مقابل عظمت تاریخ. من و شما نمی‌دانیم چه هست، آن کسی که سنگ را یک چیز بسیطی می‌بیند، البته یک احساسی دارد [و می‌گوید] سنگی است. آن کسی که در درون و در وجود همین چیز بسیط، آن ظرافت‌ها و دقت‌ها و آن مولکول‌ها و عناصر بسیط و مرکب را می‌بیند، بیشتر احساس دهشت می‌کند از عظمت آفرینش. این مشکلات اساسی بشر، این کمبودها، این تنهایی‌ها، این اسارت‌ها امروز حل نشده [است]. علم این کارها را انجام نمی‌دهد. این‌ها با هدایت الهی حل می‌شود. این‌ها را پیغمبران باید تأمین کنند برای انسان‌ها. این کتاب آن کار را می‌کند. ﴿هُدًی﴾ مایهٔ هدایت است. از این کتاب، هدایت بطلبید. بشر احتیاط به هدایت خدا دارد. نور هدایت خداست که باید انسان را در راه‌های زندگی پیش ببرد و از پیچ‌وخم‌ها بگذراند و همهٔ کار این قرآن و همهٔ کتاب‌های آسمانی، همین است [که انسان] بفهمد کجا اشتباه می‌کند، کجا در راه بی‌آب و علف دارد پیش می‌رود، تا بفهمد چگونه باید حرکت بکند تا برسد به نقطهٔ تکامل، به آن نقطه‌ای که آفرینش او برای رسیدن به آن نقطه است: هدایت [یعنی این].^۱

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ بقره، ص ۳۴.

قرآن کریم؛ روشن و روشنگر

یکی از تعبیراتی که درباره قرآن، بارها در قرآن تکرار شده است، تعبیر «نور» است، [یعنی] روشنگر و روشن. ^۱ که معارف قرآنی، هم خودش روشن است و هم روشنگرِ ذهن انسان است و زایل‌کنندهٔ ابهام‌ها و تاریکی‌ها از ذهن آدمی است و هم روشنگر جامعه است؛ یعنی آنجایی که قرآن عمل می‌شود، آنجا هیچ‌گونه ظلماتی وجود ندارد. زندگی انسان‌ها که در سایهٔ متابعت و پیروی از هواهای نفس و [پیروی] از جهالت‌ها، پُر از ظلمت و نابسامانی و تاریکی است، با آمدن قرآن و با عمل به قرآن، روشن و باصفا می‌شود. واقعاً یکی از چیزهایی که شایسته است انسان در قرآن دقت کند، تأمل کند، همین مسئلهٔ نور بودن قرآن و نور بودن اسلام و وارد نور شدن به وسیلهٔ قرآن و ایمان است که: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ ^{۲ و ۳}



۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۰۸.

۲. بقره، ۲۵۷: «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد...»

۳. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ تغابن، ص ۱۰۱.

رمضان و عبودیت

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱
 ای مردم، پروردگارتان را که شما و کسان قبل از شما را آفرید، بپرستید،
 باشد که پرهیزکار شوید.

دو معنا برای عبودیت خدا

یک عبودیت و عبادت [هم] به معنای خاص است و آن همین چیزی است که ما در فارسی به آن می‌گوییم عبادت‌کردن. عبادت به معنای خاص، یعنی نماز خواندن و ذکر خدا گفتن، ذکر، یاد، ذکر که می‌گوییم، مرادمان ذکر زبانی محض نیست. ارزش ذکر زبانی هم به تذکر قلبی است. بعضی‌ها هستند که تسبیح دستشان است، ذکر هم می‌گویند، حواسشان هم به جای دیگر است! یکی دارد حرف می‌زند، یکی دارد چه می‌کند، این هم دارد یک ذکری می‌گوید. این ذکر نیست. ذکر یعنی یاد. وقتی به ما گفتند که شما مثلاً ذکر «الله اکبر» را یا «لا اله الا الله» را یا «سبحان الله» را یا «لا حول و لا قوة الا بالله» را یا «استغفرالله» را مثلاً در این ماه رمضان یا در ماه رجب یا در فلان روز بگویید یا این دعا را بخوانید، این برای چیست؟ برای این است که دل ما با مضامین این کلمات آشنا بشود، به یادش بیاید، متذکر بشود، تذکر پیدا بکند. همه ما می‌دانیم که «لا اله الا الله»، اما گفتن این کلمه و تکرار این کلمه وقتی با توجه باشد، که اسمش ذکر است، ریشه این اعتقاد و این درک را در قلب انسان عمیق‌تر و پابرجاتر می‌کند و عوالم جدیدی را جلوی انسان باز می‌کند. اسم این عبادت است. پس نماز خواندن، ذکر گفتن، تهجد،

۱. بقره، ۲۱.

نوافل، تلاوت قرآن، روزه ماه رمضان، همه این‌ها عبادت است، عبادت به معنای خاص؛ یعنی کارهایی که مظهر واقعی بندگی انسان است. البته یک نمونه اش دعاست.^۱

هدف دعاها؛ سوق دادن انسان از غفلت به حالت عشق

این دعاهایی که شما ملاحظه می‌کنید، برای این است که ما را به تدریج از حال غفلت به حال تذکر بکشاند و سوق بدهد از حال غفلت به حال تذکر و این پرده ضخیمی را که روی دل ما و روی چشم ماست که ما را به غفلت دچار کرده [است]، همین طور آرام آرام نازک کند. نازک کند تا به تدریج این پرده را بردارد تا یک حالت تذکری و ذکری در ما به وجود بیاید. بعد، این حالت ذکر را به آن حالت اشتیاق زیاد و «وَلَعَّ»^۲ و «وَلَّه»^۳ و «وَلَهَا بِذِكْرِكِ»^۴ و شیفتگی شدید تبدیل کند. مأموریت این دعاها در مورد ماها این است؛ یعنی ما را از غفلت به حال ذکر بیاورند و از حال ذکر به حال شوق بیاورند و از حال شوق به حال عشق بیاورند.^۵

علت وجود دعاها در ماه رمضان

اینکه در ماه رمضان این همه دعا وجود دارد، برای این است. در ماه رمضان شما روزه می‌گیرید و روزه تلطیف می‌کند شما را. این حالت گرسنگی و عوارض گرسنگی، انسان را تلطیف می‌کند. یک فصلی را در سال گذاشته‌اند که انسان یک حرکت خانه‌تکانی خوبی در وجود خودش بکند و آن فصل، ماه رمضان است. البته سایر فصول سال هم کم‌وبیش همین جور است؛ مثلاً بعضی

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۱۳.

۲. سرگردان و حیران از شدت عشق.

۳. اشتیاق و بی‌قراری.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۸: مناجات شعبانیه.

۵. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۱۴.



از روزها [مثل] روز عرفه هست که روزه‌اش و دعایش و عبادتش و نمازش غوغایی است، یا مثلاً شب و روز نیمه شعبان که از ایام خیلی مهم است. بعضی از ایام دیگر [هم] در طول سال هست، مثلاً نیمه رجب، یا روزهای رجب به طور کلی، یا روزهای ماه شعبان به طور کلی؛ لکن هیچ‌کدام به پُری و اهمیت روزهای ماه رمضان نیست. در ماه رمضان، هم روزه واجب است، [هم] قرآن خواندن به شدت مستحب است. دعاهای فراوان، هم برای روز، هم برای سرِ شب، هم برای سحر، هم برای بعد از نمازها، هم نمازهای گوناگون و هم دعاهای مختلف وجود دارد. همه این‌ها برای این است که ما در این فرصتِ ماه رمضان، آن پالایش لازم را و آن خانه‌تکانی لازم را در وجود خودمان و در جان خودمان و دل خودمان انجام بدهیم و آن حالت ذکر برای ما به وجود بیاید و از غفلت بیرون بیاییم.^۱



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۱۶.

نوافل در ماه رمضان

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱
 ای مردم، پروردگارتان را که شما و کسان قبل از شما را آفرید، بپرستید.
 باشد که پرهیزکار شوید.

اهمیت نوافل به ویژه در ماه رمضان

نوافل، نمازهای نافله، خیلی مهم است. شما وقتی که نماز را می‌خوانید، ان شاء الله با توجه و حضور می‌خوانید. نماز را باید با توجه و حضور خواند؛ یعنی هر کلمه‌ای را که شما بر زبان جاری می‌کنید، معنای آن کلمه در ذهنتان باشد. البته این همان تمرکز است. یک مرحله، مرحله تمرکز است که حواستان پرت نشود و آنچه بر زبان جاری می‌کنید، معنای آن را هم به ذهنتان بیاورید. این دست شماس است. تمرکز و حالت حضور، یعنی خود را گم نکردن و به جای دیگر نرفتن. بعد اگر چنانچه این تمرکز را اعمال کردید و نگذاشتید که سررشته کلام از دستتان خارج بشود، به تدریج حالت توجه به شما دست خواهد داد؛ یعنی کلمات نماز در شما یک معنویتی، یک نورانیتی و یک حالی به وجود می‌آورد. آن وقت می‌فهمید که «الصلاة معراج المؤمن»^۲ یعنی چه، چطور انسان می‌رود معراج با نماز. آقا یک عمر نماز خوانده [است]، می‌گوید: «بنده بیست سال است نماز می‌خوانم»؛ [اما] نه معراج مؤمن بود، نه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳ بود. این حرف‌ها چیست؟ باید دید شما چه کار می‌کنید. اسم آن نماز است؟ اینکه آدم بگوید «الله اکبر»، [اما] نه

۱. بقره، ۲۱.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. عنکبوت، ۴۵: «که نماز از کار زشت و ناپسند بازمی‌دارد...»

این «اللَّهُ اكْبَرُ» و نه «السلام علیکم» آخر و نه مابین این دو را اصلاً توجه نداشته باشد که چه می‌گوید، غافل، مثل آدمی که عادت کرده [است و] یک چیزی همین طور بر زبانش جاری می‌شود، یک امواجی فقط در فضا ایجاد شد و دل شما هم خبر نشد زبانتان چه دارد می‌گوید، اینکه نماز نیست. این، تکلیف را ساقط می‌کند؛ اما آثار نماز را و خواص نماز را اصلاً ندارد. معلوم است که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» نیست. معلوم است که معراج المؤمن نیست. معراج یعنی وسیلهٔ عروج. نماز را وقتی که شما با این توجه و با آن حضور قلب خواندید و احساس نورانیت و التذادی از نماز برای شما پیدا شد، آن وقت می‌فهمید که نوافل چقدر تأثیر دارد.

نافله آن اضافهٔ نماز است. غیر از نماز معمولی، یک نماز مستحبی هم از شما خواسته‌اند که اگر چیزی در نماز واجب فوت شد از شما، یعنی غفلتی پیدا شد وسط نماز و نتوانستید همین حالت حضور را و تمرکز را از اول تا آخر نماز حفظ کنید و چیزی از کیسه‌تان از نماز واجب رفت، به وسیلهٔ نوافل جبران بشود؛ البته مهم‌ترین نوافل هم [یکی] عبارت است از نافلهٔ مغرب، بین نماز مغرب و عشاء، بعد از نماز مغرب؛ چهار رکعت نماز، [یعنی] دو نماز دورکعتی. این جزو نوافل بسیار مهم است و یکی هم نافلهٔ شب، نیمهٔ شب؛ یازده رکعت نماز شب که پیش از نماز صبح باید خوانده بشود، یعنی پیش از اذان صبح. از نیمهٔ شب تا اذان صبح، هر وقت خواندید، عیبی ندارد. این شب‌ها وقتی مثلاً برای سحری بلند می‌شوید، می‌توانید قبل از سحری یا بعد از سحری [این نماز را بخوانید]. یازده رکعت نماز است؛ پنج نماز دورکعتی و آخرش یک [نماز] یک رکعتی با توجه. این‌ها نوافل است. اگر ان شاء الله این نوافل را ادامه بدهید، آن حالت حضور و معنویت را بیشتر احساس خواهید کرد.^۱

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ بقره، ص ۳۱۸.

توصیه به جوانان برای بهره‌مندی از معارف ادعیه

اولین کار این دعاها این است که پرده غفلت ما را نازک کند؛ [اما] شرطش این است که شما دعا را بفهمید. این دعای افتتاح که در شب‌های ماه رمضان مستحب است، که چه دعای پُرمغز و پُرمضمون و عالی‌ای است، همین جور است. یا دعای ابوحمزه که دعای مفصلی است و مال سحرهاست، همین جور است. یا همین دعای کمیلی که شب‌های جمعه و شب نیمه شعبان خوانده می‌شود؛ البته در شب نیمه شعبان وارد شده [است]؛ چون شب نیمه شعبان غیر از اینکه ولادت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است، به خودی خود شب بسیار باعظمتی است.^۱



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۱۷.

اقامه نماز

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱
 آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه
 روزی شان کرده ایم، انفاق می کنند.

برپاداشتن نماز

شرط دوم: ﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را به پا می دارند). بارها گفته ام که به پاداشتن نماز، غیر از گزاردن نماز است که در بعضی از ترجمه ها متأسفانه آدم می بیند می گویند: «و نماز می گزارند.» نماز گزارستن در عربی می شود «يُصَلُّونَ». «يُصَلُّونَ» یعنی نماز می گزارند. «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» یعنی نماز را به پا می دارند. به پاداشتن نماز چیزی است بیش از گزاردن نماز؛ البته نماز گزاردن را هم شامل می شود؛ یعنی شما اگر بخواهید جزو نماز به پادارندگان باشید، نمی توانید خودتان نماز را ترک کنید. به پاداشتن نماز یعنی در محیط و در جامعه، این واجب را، این حقیقت لطیف را به وجود آوردن، محیط را محیط نماز کردن، دیگری را به نماز دعوت کردن، نماز را با توجه ادا کردن، مفاهیم نماز را در زندگی تحقق بخشیدن، که مفهوم اصلی نماز عبارت است از خضوع انسان در مقابل پروردگار و عمل انسان به فرمان پروردگار. این، آن عنصر اصلی نماز است که در حاشیه اش هم چیزهای دیگری وجود دارد. پس شرط دوم تقوا و متقین، اقامه صلوات است که ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾. آن قبلی ای که گفتیم ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ یکی از مقومات تقوا بود در عالم بینش. این دومی، یکی از مقومات تقواست در عالم خودسازی. اقامه صلوات وسیله ای

۱. بقره، ۳.

است برای خودسازی و خودسازی بسیار چیز مهمی است.^۱

نقش ویژه نماز در خودسازی

یکی از چیزهایی که خیلی به انسان در باب خودسازی کمک می‌کند، نماز است، البته نماز با توجه. نماز را باید با توجه خواند؛ و *أَلَا إِنَّ الْفَاظَ رَا شَمَا* فقط بگویید، بی معنا است، یعنی این امواج را در فضا به وجود بیاورید، یک امواجی به وجود می‌آید دیگر. امواج صوتی «الله اکبر»، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ که مطلوب نیست از نماز. مطلوب این است که من و شما وقتی که این نماز را می‌خوانیم، به این کلمات و به این حقایق دل بدهیم، با آن‌ها آشنا باشیم. پس باید در آن‌ها اندیشید، آن‌ها را با توجه به معنایش گفت. نماز این جوری انسان را خیلی ترقی و تکامل می‌دهد، انسان را خیلی پیش می‌برد، به طور محسوسی انسان را خوب می‌کند و اصلاح می‌کند. این هم یکی از درجات اقامهٔ صلات است.^۲

فلسفه دستور شتافتن به نماز

«حَىٰ عَلَى الصَّلَاةِ» (بشتابید به نماز.) این همان است که در آیهٔ قرآن می‌فرماید: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْحَيْرَاتِ﴾^۳ (بشتابید به سوی نیکویی‌ها و خوبی‌ها.) این همان است که در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾؛ (مسابقه بگیرید، بشتابید به سوی مغفرت الهی.) یعنی اگر چنانچه ما یک انسان را نگاه کنیم با انگیزه‌هایش، با خواست‌هایش، با علاقه‌مندی‌هایش، می‌بینیم به سمت یک چنین چیزهای معنوی عالی، حرکت کردن با کسالت معنی ندارد، مثل منافقین که در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ بقره، ص ۵۴.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ بقره، ص ۵۶.

۳. بقره، ۱۴۸.

۴. حدید، ۲۱.



كُسَالِي﴾^۱ (وقتی که برمی خیزند به نماز، با حال کسالت برمی خیزند.) در یک آیه دیگر می فرماید: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى﴾^۲ (اتیان^۳ نمی کنند نماز را مگر با حال کسالت.) یعنی بی میل و بی رغبت اند نسبت به نماز. این نماز اثر خودش را هم نمی بخشد. آن فایده لازم را هم نمی دهد. اصلاً توجه هم پیدا نمی کند. اگر چنانچه بخواهید توجه به نماز پیدا بشود، باید با شوق بروید طرف نماز و این وسیله شوق را هم خود آدم می تواند فراهم کند.

هنگامی که وقت نماز شد، اذان نماز را [که] دارند می گویند، همه نمازها، چه نماز جمعه و غیر نماز [جمعه]، انسان بلند بشود، برود یک وضوی با آدابی بگیرد، بلند شود، بیاید اذان بگوید، اقامه بگوید، مخصوصاً اذان و اقامه را با توجه بگوید. و من این را عرض می کنم به شما که اگر کسی اقامه و اذان را و یا اقامه تنها را با توجه گفت، با حضور قلب گفت، نماز هم می شود با حضور قلب، خود اینکه انسان با حضور قلب بگوید: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الفلاح، حَيَّ عَلَى الفلاح، حَيَّ عَلَى خَيْرِ العمل، حَيَّ عَلَى خَيْرِ العمل، قد قامت الصلاة» نماز به خودی خود با حضور قلب می شود؛ یعنی انسان آماده می شود برای اینکه نماز را با حضور قلب بخواند. دیگر مگر آدم خیلی گیج باشد که نمازش از دستش در برود؛ و الا اگر چنانچه بخواهد نماز را با توجه بخواند، خیلی خوب می تواند؛ یعنی اقامه این قدر مؤثر است، مخصوصاً وقتی که اذان و اقامه با هم باشد. می خواهند این جور حرکت کنید برای نماز، بشتابید به سمت نماز. شتافتن، حاکی از انگیزه است و خود آن حرکت تند، مولد انگیزه است.^۴

۱. نساء، ۱۴۲.

۲. توبه، ۵۴.

۳. پرداختن، عمل کردن.

۴. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۱۳۶.

حضور قلب در نماز و عبادت

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

[پروردگارا، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم.]

تسلیم نشدن در برابر غیر خدا؛ درس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

یک نکتهٔ دیگر این است که اگر ما ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ را در نماز و در غیر نماز، به صورت یک درس زندگی و الهام خدایی، بر زبان و بر دل جاری می‌کنیم، در عمل باید در مقابل اندادالله، رقبای خدا، تسلیم نشویم. اندادالله یعنی رقیبان خدا، آن عناصر و ذوات و موجوداتی که در ذهن ما جایگاه خدا را اشغال کرده‌اند. یعنی چه جایگاه خدا را؟ یعنی همچنان که باید از خدا اطاعت و او را عبادت کنیم، از آن‌ها اطاعت و آن‌ها را عبادت می‌کنیم، این دیگر باید نسخ بشود. نماز برای صرف خم و راست شدن نیست. نماز هر کلمه‌اش درس است، هر حرکتش هم درس است. آیهٔ قرآن یک درس است برای خوانندهٔ آن و از هر کلمهٔ آن باید برای زندگی درسی گرفت و آن را به کار بست. پس ما که در قرآن و در نماز می‌خوانیم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، باید در مقابل آن‌هایی که خود را در جای خدا گذاشته‌اند، یعنی مدعیان قدرت مطلقه، بلکه مدعیان قدرت، آن‌هایی که سرپنجهٔ قدرت خود را در ذهن ما و جان ما و جسم ما و توان و قدرت ما اعمال می‌کنند و این‌ها را در خدمت خود می‌گیرند، تسلیم نشویم. تأثیر درس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، یعنی فقط تو را بندگی می‌کنیم و عبودیت کرده، ساختن انسانی است مثل مسلمان صدر اسلام که در مقابل هیچ عامل مقتدری، از آن‌گونه که در نفس انسان و ذهن انسان و



جسم انسان تأثیر می‌گذارند، تسلیم نمی‌شد؛ مثل ابی‌ذر، مثل عمار، مثل یاسر و مثل همهٔ مسلمین مبارز و مجاهد صدر اسلام و مثل عناصر مؤمنی که در زمان خود ما به‌وفور دیده شدند در جبهه‌های مختلف؛ از جمله در جبههٔ جنگ تحمیلی که شماها حضور داشتید. جوان‌هایی که هیچ [چیز] جز ارادهٔ الهی و جلب رضای الهی نمی‌فهمیدند و برای خودشان چیزی را معیار قرار نداده بودند. تجسم عملی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی این.^۱

دلیل استفاده از ضمیر مخاطب در ﴿إِيَّاكَ﴾

در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ که سخن را به خطاب برمی‌گردانید، این خطاب، مستلزم و متضمن معنای حضور است: حضور در مقابل خدا. پس در حال تلاوت قرآن، در حال قرائت نماز و گزاردن نماز که این آیهٔ شریفه در نماز هست، این حالت حضور مفروض است. بایستی این حضور را حفظ کنید. غافل حرف نزنید. غافل سخن گفتن، با در حضور بودن و سخن گفتن، خیلی تفاوت می‌کند. نتیجهٔ درست، بر سخن گفتن مترتب است و سخن گفتن، حضور لازم دارد. بدون حضور، هر حرف زدن پوچ و بی‌معناست. حرف زدن بدون اینکه انسان مخاطب خودش را بداند و متوجه به این باشد که چه دارد می‌گوید؛ انسان حرف می‌زند بدون توجه. دیده‌اید گاهی دو نفر با هم دارند صحبت می‌کنند، یکی حواسش هم پرت می‌شود؛ در عین حال، کلماتی هم [بر زبان] می‌آورد، خب این کلمات، فاقد معنی مطلوب و صحیح است. حضور لازم است.^۲

علت جمع بودن فعل ﴿نَعْبُدُ﴾

یک نکتهٔ دیگر در این آیهٔ شریفه، این است که می‌فرماید ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ (تو را بندگی می‌کنیم). نمی‌گوید ﴿إِيَّاكَ أَعْبُدُ﴾ (تو را بندگی می‌کنم). در حالی که

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ حمد، ص ۶۸.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ حمد، ص ۷۶.

یک نفری دارید با خدا حرف می‌زنید [و می‌گویید] ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾. در نماز که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌گوییم و این سوره حمد در نماز تکرار می‌شود، شاید علت این است که وضع^۱ اولین نماز، اجتماعی است؛ چون اولین نمازی که بر پیغمبر واجب شد و گزارده شد به وسیله او، یک نماز جماعت بود. نماز فرادا، یعنی تنها نماز خواندن، یک رخصت است. اصل تشریح نماز، دسته جمعی و جماعت است؛ پس بنابراین در نماز که هرکسی می‌گوید ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، در حقیقت گویی یک مجموعه‌ای را با خود به عبادت خدا و بر سر خوان نعمت بزرگ بندگی خدا می‌آورد. در آیه شریفه قرآن هم که می‌گوییم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، یعنی عبادت را، بندگی را از حیطة شخص خودمان خارج می‌کنیم. این جور نیست که بگوییم ﴿إِيَّاكَ أَعْبُدُ﴾، «من» در یک مجموعه برحسب بینش اسلامی باید حل بشود، «من» در یک جمع باید به حضور خدا برسد.^۲



۱. تشریح و واجب شدن.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره حمد، ص ۷۲.

همدلی در جامعه

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

و کسانی [از انصار] که پیش از آن‌ها خانه و ایمان [خویش] را آماده کردند، کسانی را که به سویشان هجرت کردند، دوست دارند و نسبت به آنچه به آن‌ها داده شده [است]، در دل خود، احساس نیاز نمی‌کنند و [آن‌ها را] بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود بدان، نیاز مبرمی داشته باشند. و هرکس از بخل و آز نفس خویش مصون ماند، چنین کسانی رستگاران اند.

اهمیت همدلی در جامعه

﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ (این‌ها کسانی را که به سوی آن‌ها هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند.) خیال نکنید که این‌ها، آن‌ها را بیگانه می‌دانند. ببینید، اینجا خدای متعال چند صفت پشت سرهم برای انصار ذکر کرده [است]. همه این چند صفت، در معنا و مفاد، وحدت و همدلی مسلمان‌ها با همدیگر را می‌فهماند. هرکدام از این صفات هم که ذکر می‌کند، از صفتی که بعد از آن ذکر می‌کند، کمتر است؛ یعنی صفت بعدی بالاتر است. این سه صفت، ظاهراً چهار صفت یا سه صفت است، مرتب رو به ترقی است؛ یعنی اول یک صفتی را ذکر می‌کند، بعد یک صفت بالاتر از آن را ذکر می‌کند، بعد یک صفت بالاتر از آن را ذکر می‌کند. همه این صفات هم در مقام این است که بگویند بین این مهاجرین و انصار، یعنی بین اهل مدینه و اهل مکه که مسلمان شدند،

وحدت، الفت، برادری، یگانگی وجود دارد. این چه چیزی را می‌فهماند؟ این می‌فهماند که از همهٔ مسائل در تشکیل یک جامعهٔ اسلامی مهم‌تر، وجود همدلی بین مسلمان‌هاست.^۱

مطلوب بودن اتحاد با مؤمنان نه کافران

برادران مسلمان، برادران عزیز، یادتان باشد هر عملی که مسلمان‌ها و مؤمنان را از هم جدا کند، بیگانه کند، متنفر کند، این عمل شیطانی است. اختلاف از شیطان است. وحدت بین مؤمنین، از رحمان است؛ البته بعضی از افراد هستند که امروز شعار اتحاد می‌دهند؛ اما مرادشان اتحاد مؤمنان به خدا نیست؛ [بلکه] اتحاد مؤمنان به خدا با کافران به خداست. این را ما قبول نداریم. این نکته را توجه کنید و به همه بگویید و همه بدانند. ما اتحاد نیروهای مؤمن به خدا را یک اتحاد درست و پایدار می‌دانیم؛ اما اتحاد نیروهای مؤمن به خدا با نیروهای کافر به خدا، یک اتحاد دروغین است. یکی از این دو نفر دارد سر آن دیگری را کلاه می‌گذارد. یا مؤمنین به خدا دارند کافرین به خدا را بازی می‌دهند، یا کافرین به خدا می‌خواهند مؤمنین به خدا را بازی بدهند، اگر این اتحاد را مطرح کنند و قبول کنند.^۲

اهمیت دعا برای خالی شدن دل از کینهٔ مؤمنان

﴿وَلَا تَجْعَلْ﴾ می‌گویند: «پروردگارا، قرار مده»، ﴿فِي قُلُوبِنَا﴾ «در دل ما»، ﴿غَلًّا﴾ «کینه و عداوتی»، ﴿لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ «نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند». از خدا می‌خواهند که خدا کینهٔ مؤمنان را در دل آن‌ها قرار ندهد. این هم باز یک درس است برای ما که ما واقعاً باید سعی کنیم، از خدا بخواهیم، دعا کنیم که خدا کینهٔ مؤمنان را در دل ما قرار ندهد. ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۳

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ حشر، ص ۱۳۱.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ حشر، ص ۱۳۲.

۳. حشر، ۱۰.

(پروردگارا، همانا تو دارای رأفت و دارای رحمت هستی.)^۱

معنای ولایت بین مؤمنان

در صفوف مؤمنان هم مطلب از همین قرار است؛ یعنی حرکات آن‌ها متناسب با یکدیگر است. کاری که یک مؤمن انجام می‌دهد، به اندازه نیاز جامعه‌ای است که مؤمنان به وجود آورده‌اند و بر طبقِ خلأ پدیدآمده، در صف مؤمنان است و می‌خواهد آن خلأ را پر کند.

بنابراین معنای ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۲ آن است که مؤمنان علاوه بر آنکه محبت و نصرت دارند، هماهنگی و اتحاد نیز بینشان هست که ما از آن تعبیر می‌کنیم به «صفِ واحد داشتن» و «تشکیلات درست داشتن» و خاصیت آن این است که میان افراد آن تشکیلات و سازمان، اتحادی کامل وجود دارد.

مؤمنان راستین ضدّ هم کار نمی‌کنند. برخلافِ زمان ما که مؤمنان چنین نیستند و با اینکه عمل هر دو مثبت است؛ هرکدام دیگری را نفی می‌کند و همدیگر را از بین می‌برند.

مثل جامعه مؤمن، مثل عمارت است که آجر و مصالح آن در هم فرو رفته [است] و همدیگر را نگه داشته‌اند: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۳ مؤمنان نیز همدیگر را این‌چنین نگه می‌دارند. چنین حالت مطلوبی در جامعه مؤمنان هست؛ ولی در جامعه منافق از آن خبری نیست. آنان گرچه در کنار یکدیگرزند؛ ولی با هم نیستند. ما نیز باید مواظب باشیم تا این خاصیت مؤمنان را در خود و در جامعه خود به وجود آوریم و سعی کنیم آن‌ها را که کار مثبتی دارند و فکر تازه‌ای آورده‌اند، زمین‌نزییم و کارشان را از بین نبریم.^۴

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره حشر، ص ۱۴۱.

۲. توبه، ۷۱.

۳. نهج الفصاحه، گردآوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۷۷۹.

۴. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۳۹۶.



آرامش در جامعه

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾

آنگاه خداوند آرامش خویش را بر فرستاده خود و بر مؤمنان نازل کرد و سپاهی فرو فرستاد که آن‌ها را نمی‌دیدید و کافران را عذاب کرد و سزای کافران همین است.

شیوه اسلام برای اجرایی شدن احکام

مانع دیگری که در راه جهاد وجود دارد، حالت یأس و ناامیدی است که باید با آن مقابله کرد؛ چراکه این حالت، مانع از حضور در جنگ می‌شود و چنانچه مجاهد با چنین حالتی به جنگ وارد شود، پیروز نخواهد شد.^۲ پیام دیگر آیات آن است که نباید به کثرت و زیادی نیرو، غرّه و فریفته شد؛ چراکه آن مایه پیروزی نیست.

توجه دادن به نزول سکینه و آرامش الهی بر لشکر اسلام، از بشارت‌های این آیه به اهل ایمان و استقامت است. سکینه موهبتی الهی بر نفس آدمی است که سبب نه‌راسیدن از سختی‌ها و مهالک^۳ می‌شود. چنانچه این نسیم بهشتی که در بعضی تعابیر کنایی به آن سیمای انسانی داده شده [است]، بوزد، به دنبال خود، سعادت و پیروزی می‌آورد.

سکینه معجونی است روحی که از مخلوط شدن چند حالت و از مجموع آن‌ها به دست می‌آید. حالت اول، حالت «آرامش روحی» است که در مقابل آن، حالت «دغدغه، اضطراب، تشویش و نگرانی» است.

۱. توبه، ۲۶.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۱۱۰.

۳. مهلکه‌ها.

حالت دوم، حالت «وثوق و ثقه و یقین» است که در مقابل آن، حالت «دودلی و تردید» است که معمولاً در طول مسیر درباره آینده راه و مقصد برای انسان پیش می‌آید و آن هنگام که انسان با مشکلی مواجه می‌شود، تردید می‌کند که آیا این همان راهی است که باید بروم.

حالت سوم، حالت «استقرار» است که در مقابل آن، حالت «تزلزل» است. حالت استقرار ناشی از استحکام بنای فکری و ثبات اندیشه است که مانع از افتادن انسان به این سو و آن سو می‌شود؛ همانند بنایی که پایه‌های آن در اعماق زمین است و هیچ طوفان و زلزله‌ای آن را تکان نمی‌دهد.

از مجموع آیاتی که درباره سکینه نازل شده است، معلوم می‌شود که این سه حالت با هم، حالت سکینه را به وجود می‌آورند که از یک سو آرامش روانی در آن است و از سویی یقین و ثقه و از دیگر سو حالت تعمق و استقرار دارد.

حالت چهارم که شاید بتوان آن را به یکی از سه جزء معنایی سکینه برگرداند، «تمایل به حالت استقرار و آسیب‌ناپذیری» است که انسان را در مقابل انگیزه‌های رنگارنگ و خواسته‌های بشری ثبات می‌بخشد و مانع از جذب او به این سو و آن سو می‌شود؛ به طوری که حتی به سمت آن‌ها تمایل هم نخواهد داشت و در راه خود مستقر و مستقیم می‌ماند.

این حالت که از رسوخ ایمان در دل نشئت می‌گیرد، خود باعث افزایش ایمان می‌گردد و دارای مراتبی است که مراتب بالای آن وقتی به انسان عطا می‌شود که ایمان را به عرصه ظهور رسانده باشد. بنابراین آن سکینه‌ای که بر قلب پیامبر ﷺ نازل می‌شود، بسیار بالاتر از آنچه بر قلب مؤمنین نازل می‌شود، خواهد بود.

برخی از مفسران گفته‌اند: «اثر سکینه بر قلب نبی اکرم ﷺ آن بود که دانست کفار دیگر به دنبال او نخواهند بود و این برای پیامبری که در راه تحکیم عقیده توحید، به دنبال ایجاد پایگاهی اسلامی برای مقابله با شرک و کفر است و هنوز از دسترس دشمن خارج نشده [است] و برق شمشیرهای



کین آنان را می‌بینند، مایهٔ تسکین و آرامش است.»
 در جنگ حنین ابتدا مسلمانان در مقابل حملهٔ کفار فرار کردند؛ ولی بعد متنبه شدند و جهاد را از سر گرفتند و در نتیجه سکینهٔ الهی نازل شد. باید بدانیم که اگر انسان از راه احساسات، ایمان آورد و طرز فکری را قبول کرد، این ایمان نمی‌پاید و با جلوه‌های اولین دشواری از بین می‌رود.
 اگر مسلمانان به صرف غلبهٔ احساسات و اینکه قرآن حماسی است، مسلمان می‌شدند، نمی‌توانستند زهر شکنجه‌های ابوجهل‌ها را تحمل کنند. آنان اسلام، فکر و هدف آن را در عمق قلبشان فهمیده بودند و به درک خاصی از آن دست یافته بودند که ما، هم از آن درک دوریم و هم [آن را] با بسیاری از ساخته و پرداخته‌های تاریخی آلوده‌ایم.

پایمردان جنگ حنین

در مورد کسانی که فرار نکردند و در کنار پیامبر ﷺ ماندند، چند نقل قول است. برخی گفته‌اند کمتر از صد نفر باقی ماندند. بیشترین تعدادی که گفته شده، هشتاد نفر است؛ اما کمترین عددی که بیشتر در نقل شیعه و سنی آمده، چهار نفر است [که عبارت‌اند از]: امیر مؤمنان علیه السلام، عباس، فضل بن عباس و عبدالله بن مسعود که از مهاجرین عظیم‌الشأن اسلام است. در مورد حضور دیگران تردید است.

برخی از مفسران که با نگاهی جانب‌دارانه و تعصب‌آمیز به این واقعه نگریسته‌اند، دچار اشتباهی فاحش شده‌اند و به شیعه نسبت‌های ناروایی داده‌اند.^۱



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ نوبه، ص ۱۱۱ تا ۱۱۳.

جمعه و نماز جمعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا
الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز روز جمعه ندا داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید و دادوستد را واگذارید که این برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید.

جمعه؛ توقفگاهی برای رسیدن به معنویت خود

ما چهار عید داریم که یکی از آن چهار عید، جمعه است؛ یعنی هر جمعه [مثل] امروز که روز جمعه است، عید است. از باب اینکه جمعه را عید قرار داده‌اند، از باب اینکه در جمعه صلۀ رحم و استحمام و تنظیف و عطرزدن و خوش بوکردن و سرتراشیدن و ناخن‌گرفتن و مانند این چیزها را مستحب قرار داده‌اند، از باب اینکه در شب و روز جمعه، ادعیه بسیاری و اذکار بی‌شماری را معین کرده‌اند و از باب اینکه فضایل زیادی برای روز جمعه که در همه کتب هست، در کتب ادعیه و غیرادعیه ذکر کرده‌اند و قرار داده‌اند، می‌توان فهمید که روز هفتگی تعطیلی مسلمانان، روز جمعه است؛ یعنی روز تعطیلی‌شان است. حالا تعطیلی یعنی چه؟ یعنی معامله [کردن] حرام است؟ خرید و فروش حرام است؟ ابداً، حرام نیست؛ اما نه این است که انسان یک کارهای غیرمعامله‌گری هم دارد؟ نه، این است که انسان در طول زندگی، یک توقفگاه‌ها و ایستگاه‌هایی هم دارد که بایستی آنجا یک نفسی تازه بکند؟ اگر چنانچه این ایستگاه‌ها نباشد، این توقفگاه‌ها نباشد، بشر همچنان به سرعت در این تحرک مادی خودش حرکت بکند، جایی نباشد که انسان

یک قدری به خودش، خود یعنی این من معنوی او، شخصیت معنوی و روحانی او، بپردازد، به کلی انسان در مادیات غرق خواهد شد و این ایستگاه‌ها در ایام، در وسط روز، اوقات نمازند؛ اوقات نماز، این ایستگاه‌ها هستند. شما دارید همین طور می‌روید به طرف حرکات زندگی و ماده و خرید و فروش و کسب و کار و تلاش و زندگی و مانند این‌ها، ناگهان یک ایستگاه معین می‌شود که اینجا توقف، فقط خدا، فقط ذکر: ﴿وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [ایستگاه‌های] وسط روز این‌ها هستند. آخر هفته هم یک ایستگاه بزرگ‌تری، مفصل‌تری برای کارهایی که از این حرکت معمولی زندگی خارج است، معین کرده‌اند که آن، روز جمعه است.^۲

هراس دشمنان از نماز جمعه

از اول انقلاب تا حالا هم، از آن وقتی که نماز جمعه بوده [است]، این بلندگوی عظیم در تهران، در قم، در شهرستان‌های بزرگ و در شهرستان‌های کوچک، شده یک بلندگوی انقلاب، شده یک مرکز گسترش و تعمق یافتن انقلاب، شده آنجایی که حزب‌اللهی در آنجا درست می‌شود و حزب‌اللهی در آنجا روح و جان می‌یابند و احساس می‌کنند که دارند به خدا نزدیک می‌شوند. دشمن در نماز جمعه شکست می‌خورد. وقتی که شما توانستید مفاهیم انقلابی‌تان و روح انقلابتان را در نماز جمعه، در روز جمعه، در محل اقامه نماز جمعه داشته باشید، آیا این بهتر از این نیست که حالا پنج ریال، یک تومان، ده تومان، صد تومان سود ببرید؟ فلان جنس را پیدا کنی؟ فلان فیلم را ببینی؟ این درست است، این اصل قضیه است. همه آن‌ها فرع است. اگر چنانچه یک مقدار هم انسان سود به دست آورد؛ اما بهترین و شریف‌ترین چیز که آمادگی روحی برای تداوم انقلاب است، از دستش رفت، این خسران ابدی خواهد بود. خوشبختانه اکثریت قاطع جوان‌های این مملکت، بحمدالله

۱. عنکبوت، ۴۵.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۱۳۱.



و المَنَّة، در خدمت اسلام و خدا هستند که این لطف الهی است؛ [اما] یک مُشت از این جوان‌های بیچارهٔ ما را که بردند اسلحه دستشان دادند، مواد منفجره دستشان دادند، علیه مردم مسلمان، علیه روحانیون، علما، رهبران، اداره‌کنندگان مملکت، گویندگان خیر، نصیحت‌کنندگان، این‌ها را تجهیز کردن، این را بزن، آن را بُکش، اینجا را منفجر کن، آنجا را خراب کن، می‌دانید از کجا شروع شد؟ اول این‌ها را از تیررس نمازهای جمعه و نصیحت‌ها دورشان کردند که «نروید، نشنوید»، نرفتند، نشنفتند، کور ماندند، کر ماندند، از حقایق مملکت بی‌خبر ماندند، از نقشه‌های دشمن بی‌اطلاع ماندند، تبلیغات دروغی به این‌ها داده شد، زید را در چشمش خراب کردند، عمرو را در چشمش کافر کردند. این‌ها شد. این جوان طفلکِ بدبخت آمد و در مقابل آن چیزی که خود، او را باطل می‌پنداشت، در حالی که حق آنجا بود، ایستاد؛ هم دنیایش را از دست داد، گوشهٔ زندان افتاد، یا به جوخهٔ اعدام سپرده شد و مجازات شد و هم آخرتش را از دست داد. خانواده‌ها را داغ‌دار کردند، پدرها و مادرها را داغ‌دار کردند، لعنت خدا بر این‌ها باد. لعنت خدا بر آن کسانی که نگذاشتند نَفَس حق گویندگان، ناصحان، دل‌سوزان، علاقه‌مندان، بندگان خدایی که می‌خواهند دیگر بندگان خدا را ارشاد کنند، به گوش و دل و مغز این بیچاره‌ها برود، نگذاشتند. پس ببینید اینجا قوام است، اینجا است که روح انسان زنده می‌شود. از اینجا نباید جدا شد. از این نمازهای جمعه، از این خطبه‌ها، از این حقایقی که آنجا گفته می‌شود، از این ذکر و توجه به خدا و بارش لطفی که از پروردگار عالم در آنجا هست، نباید جدا شد. پس ﴿وَذُرُّوا الْبَیْعَةَ﴾، جدا کنید، ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱.

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ جمعه، ص ۱۳۹ تا ۱۴۱.



تکان اندیشه

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

خدایی که برای شما زمین را بستری هموار و آسمان را سرپناهی قرار داد و از آسمان آبی نازل کرد که بدان از میوه‌ها رزقی برای شما برآورد، پس برای خدا همتایان قرار ندهید؛ در حالی که خود می‌دانید.

توجه و تنبه؛ مسبب اکتشافات و پیشرفت‌های بشر

از شگردهای قرآنی، یکی تنبّه دادن به اندیشه بشری است؛ اندیشه را تکان دادن و بیدار کردن، از راه توجه دادن به پدیده‌هایی که پیرامون انسان است و انسان به آن پدیده‌ها عادت کرده [است]. انسان به خیلی چیزها عادت می‌کند و برجستگی آن و زیبایی آن و شگفتی آن را نمی‌فهمد. فرض بفرمایید که بچه‌ای در یک خانه‌ای به دنیا آمده که نقش‌های هنری بر دیوار این خانه آویخته شده یا انجام گرفته [است]. این بچه از بچگی این‌ها را دوروبر خودش می‌بیند؛ [اما] اصلاً توجه پیدا نمی‌کند که این‌ها، چیزهای برجسته هنری است. یا باید کسی بیاید به او بگوید: «نگاه کن. ببین چقدر زیباست» تا تنبه او به کار بیفتد و آن وقت بار دیگر از نو این چیزهایی را که هزاران بار دیده [است]، دوباره ببیند، بازنگری کند، دوباره‌نگری کند. یا اینکه از لحاظ هنری و ذوقی، به یک نقطه بالایی برسد تا اینکه به طور طبیعی توجهش جلب بشود. ما در این آفرینش و در محیط زندگی، بسیار چیزها را به طور عادی دیده‌ایم؛ [اما] در این‌ها توجه و تنبه نکرده‌ایم. آن هفته عرض کردم که اکتشافات بشری و پیشرفت‌های بشر، از راه همین تنبه‌ها و توجه‌ها پیدا

شده [است]؛ مثلاً یک نفری احساس کرد که این سیب چطور شد که وقتی از درخت جدا شد، افتاد [و] این قانون جاذبه، ناگهان کشف شد. همیشه همین این را می‌دیدند؛ [اما] کسی به این توجه نداشت که چرا این سیب وقتی که از درخت جدا می‌شود، همان جا نمی‌ماند و می‌آید پایین. یک نفر به این چیز روزمره همیشه تکرار شده توجه کرد، همین منشأ شد که نیروی جاذبه زمین که یک کلید عظیمی در راه کشفیات بشر در دانش جدید است، کشف شد.^۱

کاروان هستی، هم جهت با انسان

قرآن می‌خواهد این حالت تنبه و بیداری را در ما به وجود بیاورد. لذا در بسیاری از موارد، پدیده‌های آفرینش را مطرح می‌کند، از آن‌ها اسم می‌آورد، به آن‌ها توجه می‌کند و می‌گوید در این‌ها تدبر کنید. ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ الْإِبِلِ﴾^۲ (آیا به شتر نگاه نمی‌کنند؟) شتر در دست و بال عرب بود و همیشه سوار شتر می‌شدند. می‌گفت نگاه نمی‌کنید و دقت نمی‌کنید این چه جور خلق شده [است]؟ ﴿كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾^۳ این عظمت را نگاه نمی‌کنید و دقت نمی‌کنید؟ این تذکرات هست، این آیه از جمله این آیاتی است که چنین تذکراتی را می‌دهد. وقتی در باب عبادت خدای متعال و عبودیت ذات حق سخن می‌گویید، توجه و تنبه عقلانی ما را به سمت این پدیده‌ها جلب می‌کند: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾^۴ عادت کرده‌اید به این زمین، بکارید بروید. بکاوید، آب بیاورید بیرون، بکاوید، منابع طبیعی را خارج کنید، در آن آسایش جسم و جانتان را تأمین کنید. از آن، موادی را [به دست] بیاورید تا برای خودتان مسکن بسازید، به این‌ها عادت کرده‌اید. به خورشید و به باران و به این پدیده‌های طبیعی خو گرفته‌اید. دقت نمی‌کنید

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۰۷ تا ۳۰۹.

۲. غاشیه، ۱۷.

۳. غاشیه، ۱۸ و ۱۷: «آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شد؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟»

۴. بقره، ۲۲.



که این‌ها چقدر صحنهٔ حیات را برای ما بزرگ و وسیع وانمود می‌کند و جسم و جان ما را به کاوش و تکاپو وامی‌دارد. این [تذکرات] هم در این آیه هست. کاروان هستی با همهٔ قوانین و مقررات و سننی که بر این مجموعهٔ هستی حکم فرماست هم، با انسان همگام و هم‌جهت و هم‌آوازند. این، یکی از اصول اسلامی است که ان‌شاءالله در طی آیات کریمهٔ قرآن به این خواهیم رسید. زندگی انسان بر طبق امر الهی، با همهٔ سنن تاریخی و طبیعی هماهنگ است. آن وقتی که شما اطاعت امر خدا را می‌کنید، با تمام قوانینی که خدا برای مجموعهٔ عالم قرار داده [است]، دارید کار هماهنگی انجام می‌دهید؛ آن وقتی که ناهماهنگ حرکت می‌کنید و عبادت خدا نمی‌کنید، با مجموعهٔ گون ناهماهنگ هستید. این از آن مطالب بسیار عالی تفکر اسلامی و اندیشهٔ قرآنی است.^۱



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ حمد، ص ۷۴ و ۷۵.

مبارزه و جمهوری اسلامی

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَنِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

اوست آن‌که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها می‌خواند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمتشان می‌آموزد. و حَقّاً که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

قرآن کتاب عبرت‌ها و درس‌ها

این کتاب عزیز، قرآن، را که شما ببینید، از عاد و ثمود و قوم نوح و قوم موسی و قوم عیسی و همه اقوام و مللی که یک خصوصیتی در سرنوشت آن‌ها بوده که می‌توانسته برای ما مفید باشد، در آن آمده [است].

البته ما باید از این‌ها استفاده کنیم. این را هم حالا به شما دارم می‌گویم. برادرها، ماها خیلی احتیاج داریم که استفاده کنیم از این‌ها. به خصوص ما که امروز تجربه زندگی اسلامی داریم می‌کنیم و خیلی خامیم در این تجربه، قرن‌ها گذشته و تجربه زندگی اسلامی نشده [است]. همیشه خوب‌هایی از حکام مردم، [امثال] سلطان محمودها بودند که خوبی‌شان از این جهت بوده [است] که جهاد می‌کردند در راه خدا و جهادشان این بوده [است] که می‌رفتند پدر هزاران هزار انسان را در یک نقطه دیگری از دنیا درمی‌آوردند، از بین می‌بردند، غنائم زندگی آن‌ها را جمع می‌کردند و می‌آمدند. خوبشان سلطان محمود بود. حالا شما ببینید سلطان محمود کیست تا بفهمید که بر این ملت‌ها، در طول این قرن‌های دراز، چه گذشت با سلاطین، پادشاهان،

حکام ظلم و جور. ما حالا بعد از این سالیان دراز می‌خواهیم حکومت الهی را، حکومت موسوی را، حکومت سلیمان را، حکومت پیغمبر اسلام را تجربه کنیم. می‌دانید که این کار، کار خیلی سختی است. می‌خواهیم جامعه موسوی و عیسوی و محمدی و علوی را تجربه کنیم. این خیلی مشکل است؛ لذا بایستی چشم ما خیلی باز باشد، نه فقط آن‌هایی که می‌خواهند حکومت کنند و آن‌هایی که در این دستگاه یک کار اجرایی دستشان است؛ آحاد مردم، تک تک مردم. لذاست که من همیشه به همه برادران و خواهرانم توصیه کرده‌ام، الان هم باز به شماها می‌گویم، با قرآن انس بگیرید، با قرآن آشنا بشوید، قرآن را بلد بشوید، بخوانید، معنای قرآن را یاد بگیرید.^۱

یک بخش از قرآن یا هر کتاب آسمانی دیگر هم، عبرت‌هاست که فلان قوم این جور عمل کردند، توانستند به آقایی و شرف برسند، فلان قوم آن جور عمل کردند، کارشان به ضعف و به ذلت منتهی شد، کارشان به شکست و نابودی منتهی شد. در قرآن ما قومی داریم مثل قوم لوط و قوم نوح و قوم موسی، یعنی فرعون و مانند این‌ها که نابود شدند، مردمی داریم که با اینکه دین داشتند؛ [اما] بر اثر بی‌توجهی‌ها و لاپرواہی‌گری‌ها، مورد غضب الهی قرار گرفتند، مثل بنی اسرائیل. [این‌ها] در بسیاری از ادوار تاریخ هست. مردمی هم داریم که بر اثر توجه به خدا به قدرت رسیدند، مثل داوود، مثل سلیمان. این‌ها هم از بنی اسرائیل هستند، این‌ها هم در قرآن است. همه مثل زکریا اژه نشدند، یکی هم مثل سلیمان به قدرتی و حکومتی رسید که تمام عالم در قبضه قدرتش بود. و در آیه شریفه سوره [مائده]، خطاب به بنی اسرائیل [می‌فرماید]: ﴿اَدْ جَعَلْ فَيْكُمْ اَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾^۲ پیداست که از انبیای بنی اسرائیل و از بزرگان بنی اسرائیل، خیلی‌ها بودند که قدرت و سلطه حکومتی دستشان آمده بود. این‌ها هم هست؛ یعنی همه جور عبرتی در قرآن

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۸۸ و ۸۹.

۲. مائده، ۲۰: «... یاد کنید؛ آنگاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت...»



وجود دارد. این هم یک بخش، [یعنی] عبرت‌ها.^۱

شرط موفقیت یک تفکر؛ استفاده از اصطلاحات خود آن مکتب

مثلاً در جامعه ایران که قبل از انقلاب، یک قشری بر جامعه حکومت می‌کردند، یک عده معین معدودی، یک خانواده بودند با یک طیفی دوروبرشان، غیر از آن‌ها، همه مردم ایران مستضعف بودند، همه در حالت ضعف نگاه داشته شده بودند. اگر کسی می‌خواست مستضعف نباشد و در سرنوشت این کشور و این ملت اثر داشته باشد، باید دُم خودش را می‌بست به دُم آن‌ها، مثل آن سرمایه‌دارهای بزرگ، مثل آن پول‌دارهای گردن‌کلفت، این‌ها دُم خودشان را می‌بستند به دُم آن دستگاه؛ و الا اگر کسی خودش را به آن‌ها متصل نمی‌کرد، دست در دست آن‌ها نمی‌گذاشت، ولو یک آدمی بود که یک زندگی مرفه‌ی هم داشت؛ یعنی نان و آبش را درمی‌آورد و یک خانه‌ای داشت و زندگی می‌کرد و شب هم گرسنه نمی‌خوابید، اما [بازهم] مستضعف بود؛ زیرا هیچ اختیاری در حرکت این جامعه از خودش نداشت. این را می‌گوییم مستضعف.^۲

لذا جامعه اسلامی می‌آید استضعاف را برمی‌دارد. هیچ‌کس نباید در پنجه کس دیگری مسخر باشد. در جامعه اسلامی این جوری است. اگر جامعه اسلامی به آنجا رسید که همه مردم در پنجه قدرت یک عده‌ای گرفتار بودند و امکان رأی دادن، امکان نظر دادن، امکان تصمیم گرفتن برای مردم نبود، آن جامعه دیگر اسلامی نیست.^۳

لزوم تکریم افراد جامعه

بزرگ‌ترین رکن معنوی یک اجتماع، آن است که افرادش تحقیر نشوند و کوچک به نظر نیایند و شخصیت آن‌ها به حساب آید. در مسائل کلی و

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۹۰.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۴۲.

۳. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۴۳.

عمومی، وجود آن‌ها به کار گرفته شود و برای رأی و نظر آن‌ها احترامی قائل شوند. این رکنِ بزرگِ پرورش و ترقی، در افراد جامعه است.

می‌بینیم که همیشه در آن نظام‌هایی که ضدّ مردم بودند و در جهت مصالح و منافع مردم کار نمی‌کردند، از استماع سخن مردم هم خبری نبود، حرف مردم شنیده نمی‌شد و به رأی و نظر آن‌ها احترامی گذاشته نمی‌شد، برای آن‌ها شخصیتی قائل نبودند و حرف‌های مردم کوچک و سُبک انگاشته می‌شد.^۱



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ توبه، ص ۳۳۳.

توکل

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱
 بگو: «هرگز به ما جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته، نمی‌رسد. او مولای ماست. و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.»

توکل بر خدا؛ از نشانه‌های مؤمن

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ بر خدا باید مؤمنان توکل نمایند؛ یعنی اگر بر خدا توکل نکردی، مؤمن و انسان مورد توجه اسلام نیستی.^۲

معنای درست توکل بر خدا

توکل صحیح به این معناست که انسان بعد از اینکه تمام ابزار موجود در دست خود را برای رسیدن به مقصد به کار انداخت، در عین حال، متوجه هم باشد که دست مقتدر خدای متعال برتر از همه این ابزارهاست و اطمینان داشته باشد که چون او به وظیفه‌اش عمل کرده [است]، خدای متعال هم به‌طور صحیح، [به او] جزا خواهد داد و کارش را به نتیجه خواهد رساند. برای مثال، اگر بخواهیم خودمان حاصل ضرب یک عدد پانزده‌رقمی در عدد پانزده‌رقمی دیگری را حساب کنیم، وقت زیادی لازم است؛ ولی کامپیوتر یا ماشین حساب، همین عملیات را در حدود یک ثانیه انجام می‌دهد.

توکل در اینجا به این معنا نیست که بدون زدن دکمه‌های دستگاه، جواب را بگیری؛ بلکه اول باید اقدام به کار کرد تا بتوان از دستگاه جواب گرفت؛ البته این مثال ناقص است؛ ولی از باب تشبیه اشکال ندارد. از آیات قرآن

۱. توبه، ۵۱.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۲۷۱.

نیز همین استفاده می‌شود که توکل یعنی انسان باید کار کند، مثلاً در غزوات شرکت کند و وظایف را انجام دهد؛ ولی ترتیب انجام آن به عهده خداست. نقطه اشتباه و انحراف همین جاست که برخی به توکل و اتکای به خدا ایمان دارند؛ ولی از انجام وظایف خودشان غافل‌اند و به آن عمل نمی‌کنند. چنین کاری توکل نیست.

دو رکن توکل

توکل دو رکن دارد: اول عمل کردن به وظیفه است؛ دوم اطمینان به نتیجه و اینکه بدانی خدا بر همه اسباب، قادر است و به مقدمات، نتیجه را خواهد داد. چنانچه هریک از این دو رکن نباشد، توکل شکل نمی‌گیرد.

مادی‌گرای عالم، رکن دوم را ندارند و در این جهت لنگ می‌زنند. آنان مقدمات را انجام می‌دهند؛ اما در مورد ترتیب نتایج، به قدرت خدا معتقد نیستند. آنان یا همه اتکا و اعتقادشان به خودشان است که این غلط و خطاست و یا از آن طرف ساقط می‌شوند و یأس آن‌ها را می‌گیرد؛ یعنی مقدمات را انجام می‌دهند؛ اما در ترتیب ذی‌المقدمات، سرد و مأیوس می‌شوند؛ چون دست خدا و قدرت او را نمی‌بینند.

اما خطای برخی متدینان، اشتباه در طرف دیگر قضیه و رکن اول توکل است؛ یعنی به قدرت خدا و اینکه خدا می‌تواند زمین را به آسمان بدوزد، قائل‌اند؛ اما گمان می‌کنند که این کارهای سخت، بدون اینکه آن‌ها در این زمینه اقدامی کنند، انجام خواهد گرفت. اینان می‌نشینند و دلشان می‌خواهد گنج‌های عالم برایشان نمایان شود. این هر دو گمان غلط است.

صحیح آن است که توکل دارای دو رکن باشد: یک رکن عمل خود انسان و رکن دوم ترتیب نتایج بر مقدمات از سوی خداوند. یکی از مفسران زمان ما، در تعریف توکل، جمله بسیار خوبی گفته است. او توکل را به «ترک التدبیر و

امثال الامر^۱ معنا کرده [است]؛ یعنی انسان آنچه برعهده خود اوست، انجام دهد و آسوده خاطر باشد و به فکر نتایج آن نباشد که چگونه با مقدمات جور خواهد شد. وقتی مقدمات را که وظیفه اوست، انجام داد، تدبیر آن با خداست. اگر تو کار خود را کامل کردی، بدان خدا هم کار تو را به کمال خواهد رساند و تدبیر لازم را خواهد کرد.

چه بسا این سخن، همین تعبیرات مختلفی باشد که در قرآن برای توکل آمده است، مانند ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ﴾^۲ گویا خدا با بندگان تعهدی دارد که اگر بندگان عمل نمایند، خدا هم لطف دارد. عهد تو در برابر خدا این است که بار مسئولیت را بر دوش بگیری و عمل را تا آنجا که مربوط به توست، انجام دهی. تعهد خدا هم در برابر تو این است که بعد از این مسئولیت پذیری، بار تو را به سرمنزل برساند و آن نتیجه فکر و کار تو را بر این مقدمه مترتب سازد.^۳

فواید توکل

فایده اول: امیدآفرینی. یکی از فواید و نتایج و نقش های توکل «ایجاد امید در انسان» است.^۴

فایده دوم: تقویت روحیه. فایده دیگر توکل «تقویت روحیه» است که این غیر از ایجاد امید است.^۵

فایده سوم: آسان شدن کارهای دشوار. توکل بر خدا یعنی «اتکا و امید به غیر خدا نداشتن و تنها از خدا کمک خواستن و حرکت در راه مقصد».^۶

۱. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۰۶.

۲. بقره، ۴۰: «و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم.»

۳. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۷۲ تا ۲۷۴.

۴. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۷۷.

۵. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۷۹.

۶. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۸۰.

انفاق

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۱
 آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه
 روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

خرج کردن برای خدا

انفاق کردن یعنی خرج کردن از مال. بدیهی است که مراد از این خرج، خرج برای خود نیست؛ آن را هر انسانی می‌کند. بی‌تقواها بیشتر هم [خرج] می‌کنند. برای خورد و خوراک و شهوت‌رانی و لذت‌بری خودشان، زیاد خرج می‌کنند. مقصود آن نیست؛ بلکه انفاق در راه خداست؛ یعنی در راه هدف‌های والا، در راه آرمان‌های الهی، خرج کردن در این راه. این بسیار مهم است.

دو فایده انفاق

و این انفاق دارای دو فایده است: یک فایده فایده نقد و تخلف‌ناپذیر و همگانی و آن عبارت است از فایده‌ای که به انفاق‌کننده می‌رسد و فایده دوم فایده محتمل و نه‌چندان همگانی و آن این است که فایده‌ای که به انفاق‌شونده می‌رسد. درست عکس آن چیزی که در تصور عمومی وجود دارد. همه خیال می‌کنند ما که انفاق می‌کنیم، خرج می‌کنیم، به انفاق‌شونده، یعنی به آن کسی که داریم به او پول می‌دهیم، فایده می‌رسد؛ در حالی که نه، قبل از اینکه به او فایده برسد، اولین فایده به ما که انفاق می‌کنیم، رسیده [است].

من یک وقتی در بحث‌های انفاق و زکات و مانند این‌ها، آن قدیم‌ها،

۱. بقره، ۳.

می‌گفتم شما که دست کردی داخل جیبت و این پول را درآوردی تا رساندی به دست گیرنده، فایده را بردی. واقعش هم همین است. چرا؟ چون اصل قضیه، دل‌کندن از آن چیزی است که شما آن را متعلق به خودتان می‌دانید. این، آن کار بزرگ است که در آیه شریفه قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُّوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ اینجا هم داریم: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ کسی که نگاه داشته شود از ﴿شُحَّ﴾، یعنی از آن حرص و بخل که در نفس اوست، او رستگار است. امروز مشکل دنیا، مشکل همین ﴿شُحَّ﴾ است، شین و حای حُطَى، ﴿شُحَّ﴾ با تشدید «ح»، یعنی مخلوطی از بخل و حرص؛ یعنی انسان حرص بزند که دائم جمع کند و بخل بورزد که خرج نکند. به این می‌گویند شُحَّ. مشکل بزرگ دنیا، امروز هم همین است، در تاریخ هم همین طور بوده. فایده دوم آن فایده [ای] است که به انفاق شونده می‌رسد. عرض کردیم این فایده دوم مشکوک است. همیشه چنین فایده‌ای مترتب نمی‌شود. گاهی شما انفاق می‌کنید که در جای خودش نیست. انفاق می‌کنید، شرایط دیگر برای خوشبخت شدن آن خانواده یا آن شخص یا آن جمع وجود ندارد. پول دستشان رسیده [است]؛ [اما] نتوانستند استفاده کنند. شرایط دیگر نبود. پس وقتی شما انفاق می‌کنید، نمی‌توانید یقین داشته باشید که به آن فایده دوم که به اصطلاح پُر کردن خلأ هست، حتماً رسیده‌اید. البته این شک نباید موجب بشود که انسان انفاق نکند. باید [این کار را] بکند؛ ولو مشکوک باشد که به طرف مقابل نتیجه برسد یا نه. اما آنچه هرگز تخلف نمی‌شود، کدام است؟ آن فایده‌ای [است] که می‌رسد به انفاق‌کننده. پس این یکی از نشانه‌های تقواست. یکی از نشانه‌های آن تقوای مطلوب قرآن، یعنی آن حداقل لازم برای متقی بودن، این است: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۲ و این انفاق چیز بسیار خوبی است. در هر حدی که هستید، عادت کنید به انفاق کردن.

۱. حشر، ۹.

۲. بقره، ۳.



انواع انفاق

البته انفاق فقط انفاق پولی نیست؛ انفاق علم که دانشتان را انفاق کنید. همان وقتی که بیکارید و می‌توانید کمک کنید به یک جاهلی، بی‌سواد، نادانی، انفاق کنید. این انفاق است. همین انفاق هم اتفاقاً فایده‌اش اول به خودتان می‌رسد؛ یعنی پیش از آنکه دیگری از علم شما استفاده کند، وقتی شما آن علم را تکرار می‌کنید، خود شما استفاده می‌کنید از تکرار آن. انفاق و جاهت، و جاهت اجتماعی آبرو، آبرویتان را انفاق کنید. یک جایی ممکن است آبروی شما به درد یک مسلمانی بخورد یا به درد یک مجموعه مسلمان‌هایی بخورد. آن را انفاق کنید و انفاق امکانات گوناگون دیگر. تا برسیم به بقیه نشانه‌های متقین.^۱

شکرگزاری بزرگوارانه خدا از انفاق‌کنندگان

این مالی که من و شما داریم، مال خود خداست و من و شما واقعاً در این مال هیچ‌کاره‌ایم. «الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»^۲ یک واقعیت زندگی انسان است. چرا؟ برای خاطر اینکه این مال از منابع طبیعی است که خدای متعال آن منابع را به وجود آورده [است]. این منابع را چه کسی به صورت قابل استفاده زندگی بشر درآورده [است]؟ استعدادها، خلاقیت‌ها و نیروهای انسانی که آن‌ها مال خداست؛ هم ماده طبیعی را خدا داده، هم آن خلاقیت و روح ابتکار و سازندگی را، که می‌تواند این ماده طبیعی را به صورت قابل استفاده‌ای برای بشر دربیآورد، خدا داده [است]، هم آن اراده و طلب و شوقی که در شما باید به وجود بیاید تا این کار را انجام بدهید، هم آن نیازی که در شما هست که دنبالش بروید، هم آن میلی که در شما هست برای جمع کردن و تحصیل کردنش؛ همه این‌ها را خدا داده و شما که خودت هم مال خدا هستی، با

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۵۹ تا ۵۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

ابزار الهی یک مالی را جمع کردی، بعد این مال را که در حقیقت همه چیزش مال خداست، اصلش و فرعش و اول و آخرش، در راه خدا مصرف کرده‌ای، خدا از شما سپاسگزاری می‌کند. این بزرگواری الهی است. ﴿وَاللَّهُ شَكُورٌ﴾^۱ خدای متعال سپاسگزار است.^۲

۱. تغابن، ۱۷.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

دشمنی بعضی از همسران و فرزندان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بی‌تردید برخی از همسران شما و فرزندان، [به خاطر ایمانتان،] دشمن شمایند. از آن‌ها برحذر باشید و اگر [از خلاف آن‌ها] درگذرید و چشم بپوشید و ببخشایید، بی‌گمان خدا [هم در حق شما] آمرزندهٔ مهربان است.

مراقبت در مقابل خواست همسر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید و این مکتب را، این راه را، این حرکت را قبول کرده‌اید، بدانید که ﴿إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ﴾ بی‌شک در میان همسران شما، ﴿وَأَوْلَادِكُمْ﴾ و فرزندان شما، ﴿عَدُوًّا لَكُمْ﴾ کسانی هستند که با شما دشمن‌اند.^۲

همواره به یاد داشته باشیم که ﴿إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ﴾، یادتان باشد آنجایی که یک مالی را از غیر راه حق می‌خواهید به دست بیاورید، برای برآوردن خواهش فرزند یا در غیر راه حق می‌خواهید خرج کنید، برای خاطر فشار همسر که [می‌گوید:] «این را می‌خواهم، آن را می‌خواهم، چه عیبی دارد ما هم داشته باشیم، ما هم خرج کنیم»، یادتان باشد که باید مواظب بود که این‌ها از جملهٔ کسانی هستند که دشمن آدم هستند. مبادا من برای خاطر کسی که احتمالاً خصومت و دشمنی با من می‌ورزد، که حالا

۱. تغابن، ۱۴.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ تغابن، ص ۱۵۰.

خواهم گفت چه جور دشمنی‌ای، خودم را از یک کاری که وظیفه من است، دور بدارم و مستوجب عذاب الهی بکنم.^۱

مصادیق دشمنی همسر و فرزند

خب، حالا دشمنی‌های زن و فرزند چگونه است؟ بعضی از دشمنی‌های این‌ها، همین مثال‌های آشکاری است که گفته شد؛ یعنی فشار می‌آورد که باید این درآمد را داشته باشد، این شیء دل‌خواه را داشته باشد. این واضح‌ترین شکل دشمنی زن و فرزند است که زیر فشار آن‌ها و برای خاطر آن‌ها، آدم برای اینکه فلان جور لباس، فلان جور فرش، فلان جور وسایل زندگی، فلان جور خانه، فلان جور مَرکب و فلان جور مشی زندگی [را] پیدا بکند، که با عاطفه همراه است و احساسات انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، احیاناً کارهایی می‌کند که خلاف است. این یک جور دشمنی [است].^۲

یک جور دیگر دشمنی هست که بعضی از همسران و فرزندان به پدران یا مادران یا همسران خود علاقه‌ای ندارند. آرزو دارند که این‌ها بمیرند، ارث آن‌ها بشود مال این‌ها. ثروتمندان دنیا اغلب از این قبیل هستند بیچاره‌ها! پول‌های کلان و گزاف را جمع کردند و زحمت کشیدند و آنجایی که حق ادا بوده [است]، ادا نکردند و از آن راهی که باید به دست نیاید، به دست آوردند و ای بسا دل‌هایی را که شکستند، ای بسا حق‌هایی را که ضایع کردند و یک ثروتی را جمع کردند. حالا آن فرزندی که برای این ثروت، هیچ زحمتی نکشیده، فقط آفازادگی کرده و راه رفته [است]، آرزو می‌کند که این پدر نوکر زحمت‌کش پول به دست آورنده بمیرد تا این ثروت در اختیار او قرار بگیرد و او به میل خودش آن‌ها را خرج کند! بعد هم او خواهد مُرد، ثروت دست این بچه خواهد افتاد. این‌ها هم با خرجی که می‌کنند، که آن خرج هم غالباً

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۵۲.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۵۳.

خرج‌های بدی است، بر وزر و وبال آن بدبخت می‌افزایند.^۱ یک‌جور دشمنی این است که زن و فرزند، آدم را از انجام واجبات بازدارند، مثلاً از انجام انفاق. می‌خواهد مالش را در راه خدا بدهد، فرزندانش نمی‌گذارند. یا می‌آیند می‌گویند و مانع می‌شوند و نمی‌گذارند، یا حضور و وجود آن فرزندان، دل او را می‌لرزاند. می‌گوید اگر من این پول را، این ذخیره را، این جنس را صدقه دادم، انفاق کردم، بچه‌های خود را چه کار کنم؟ این دشمنی است. این قدر که انفاق خوب است، این قدر که حرص زدن به مال و ثروت شخصی دنیایی بد است، اگر یک انسانی به وسیلهٔ یک کسی وادار شد که حرص بزند و انفاق نکند، این شخص دشمن اوست. خود او هم که نخواهد دشمنی بکند، در حقیقت وجود او، خصومت و دشمنی است. حواستان جمع باشد که ما بی‌جهت خودمان را از فضل الهی و از رحمت الهی، به خاطر خصومت و دشمنی کسانی که در سرنوشت نهایی ما هیچ شرکتی با ما ندارند، دور نکنیم و دچار سَخَطُ^۲ الهی نکنیم.^۳

خدای متعال چون می‌داند که یکی از بزرگ‌ترین جاذبه‌های انسان، جاذبهٔ عواطف همسر و فرزندان است که انسان را مثل یک ریسمانی که به گردن او افکنده باشند، به یک طرفی دارد می‌کشد [و] این جاذبه‌ای است که گاهی قدرت‌های پیل‌تَنانِ انسانی از مقابلهٔ با آن عاجز است؛ [زیرا] فشار عاطفهٔ فرزند و زن و همسر، اعم از زن و شوهر، آن‌چنان قوی است که افراد نیرومند را حتی راه می‌بندد؛ لذاست که [خداوند در] این آیه می‌پردازد به این مسئله و به ما هشدار می‌دهد [که] ای انسان‌ها [یی] که می‌خواهید در یک جامعهٔ انقلابی زندگی کنید، ای مسلمان‌ها [یی] که با پیروزی اسلام احساس می‌کنید که هنوز به اهداف نهایی‌تان نرسیده‌اید و راه طولانی‌ای در پیش دارید، ای بندگان خدا که می‌دانید طاغوت‌ها و بندگان‌ش از هر طرف کمین گرفته‌اند

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ تغابن، ص ۱۵۳.

۲. خشم، غضب.

۳. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ تغابن، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.



که راه شما را ببندند و شما را بیازارند، اگر می‌خواهید در این راه آزادانه مبارزه کنید، پیش بروید، چیزی زنجیر پای شما نباشد، توجه کنید به اینکه: ﴿إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ﴾ بعضی از همسران، ﴿وَأَوْلَادِكُمْ﴾ بعضی از فرزندان، دشمنان شما هستند، نه همه. همسرانی هم هستند که آدم را در پرواز الی‌الله کمک می‌کنند. فرزندان هم هستند که پدر را، مادر را به ایثار در راه خدا تشویق می‌کنند که خوشبختانه امروز در روزگار ما از این قبیل زیادند؛ همچنان که پدرها و مادرهایی هستند که بچه‌هایشان را بر روی دست خودشان بلند می‌کنند تا آن‌ها را در فضای لایتناهی کمال پرواز بدهند؛ اما همه این جور نیستند. بعضی‌ها هم هستند که دشمن‌اند.^۱

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره‌ی تغابن، ص ۱۵۵.

تعامل با خانواده

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بی تردید برخی از همسران شما و فرزندانان، [به خاطر ایمانتان،] دشمن شمایند. از آن‌ها برحذر باشید و اگر [از خلاف آن‌ها] درگذرید و چشم‌پوشید و ببخشایید، بی‌گمان خدا [هم در حق شما] آمرزندهٔ مهربان است.

ضرورت برحذر بودن از دشمنی همسر و فرزند

حالا که دشمن‌اند، چه کار کنیم؟ زن‌ها را طلاق بدهیم؟ زن‌ها از شوهرها طلاق بگیرند؟ بچه‌ها را رها کنیم؟ با این‌ها دشمنی کنیم؟ ابداً. پس چه کار کنیم؟ ﴿فَاحْذَرُوهُمْ﴾ از آنان برحذر باشید. برحذر باشید، نه اینکه ترکشان کنید؛ یعنی حواستان را جمع کنید. دائماً در حل تنبّه باشید. به فرزندان لب‌خند بزنید. مبدا پیوند عاطفی را با زنانان، با شوهرانتان، با فرزندانان قطع کنید. نه، پیوند عاطفی خوب است. محبت به فرزند خوب است. یک مردی از این تازه‌مسلمان‌ها بود، از سران قبایل عرب، از آن‌ها که کلفت‌ها و شجعان^۲ معروف عرب بود، آمد خدمت رسول اکرم، دید که پیغمبر اکرم یک فرزند از فرزندان^۳ش، حالا یا فرزند خودش بود یا از نواده‌ها، مثلاً فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بود، را در بغلش گرفته و دارد او را می‌بوسد و می‌بوید. یک نگاهی کرد. گفت: «عجب! یا رسول‌الله، شما بچه‌هایتان را می‌بوسید؟! ما بچه‌هایمان را اصلاً نمی‌بوسیم و نمی‌بوییم.» خواست افتخار کند. پیغمبر

۱. تغابن، ۱۴.

۲. شجاعان.



فرمود: «اما ما فرزندانمان را می‌بوسیم و می‌بوییم و خدا هم از این خوشش می‌آید.» این خوب است که انسان فرزندش را دوست داشته باشد، فرزندش را ببوسد، به او محبت کند، به او تعطف^۱ کند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی منبر نشسته بودند. امام مجتبی (علیه‌الصلوة والسلام) بعضی روایات دارد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام [و] بعضی روایات دارد هر دو، وارد مسجد شد و مشغول شیطنت شد. بچه کوچک بود. مشغول بازیگوشی شد و می‌دوید این طرف، آن طرف. پایش گرفت به جایی، خورد زمین و گریه کرد. پیغمبر وسط صحبت از منبر آمدند پایین، این کودک را در آغوش گرفتند، با خودشان بردند و در دامن خودشان روی منبر نشانند، او را نوازش کردند، بچه آرام گرفت. بعد حرفشان را ادامه دادند و رو کردند به مردم و فرمودند که: «الْوَلَدُ فِتْنَةٌ.»^۲ بچه مشغول‌کننده است. اشکالی هم ندارد حتی پیغمبر خدا را هم، بچه به خودش جلب کند، لحظه‌ای مشغول کند؛ اما از راه خدا وابدard؟ ابدًا. ﴿فَاحْذَرُوهُمْ﴾ از آنان برحذر باشید. دوری نکنید، جفا نکنید، خشونت به خرج ندهید، به همسرتان بی‌اعتنایی نکنید، کمال محبت، کمال عاطفت، نهایت احساسات به خرج داده بشود؛ اما خودتان را تسلیم این محبت نکنید. هر جا این محبت شما را کشاند، نروید. بنگرید که کجا خواهید رفت، تا کجا خواهید رفت، در چه جهت خواهید رفت: ﴿فَاحْذَرُوهُمْ﴾.

بعضی از این مسلمان‌های هجرت‌کرده، وقتی در سال هشتم، نهم، دهم آمدند مدینه، دیدند ای دادِ بیداد! اگر چهار سال پیش، پنج سال پیش می‌آمدند، چقدر تا حالا پیش رفته بودند، چقدر چیز فهمیده بودند. تأسف خوردند. برگشتند به سراغ همسرانشان و فرزندان‌شان و بنا کردند آن‌ها را ملامت کردن و شاید بعضی با آن‌ها تلخی و تندی کردن. اینجا آیه شریفه می‌فرماید که لازم نیست تندی کنید، تلخی کنید. حالا دیگر از آن‌ها بگذرید؛ چون

۱. اظهار مهربانی کردن.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴.

این‌ها مانع شما شدند و شما نیامدید، شما عفو کنید. شاید اشاره به این باشد که خود شما هستید آن کسی که در این میان مقصر واقعی است، که حالا بعد خواهد گفت، لذا می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعَفَوْا﴾ اگر بخشش کنید، ﴿وَتَصَفَّحُوا﴾ و گذشت کنید، ﴿وَتَغْفِرُوا﴾ و به‌کلی قضیه را ندیده بگیرید، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ﴾ پس همانا خدا هم، ﴿عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ندیده‌گیرنده و بخشنده و مهربان خواهد بود؛ یعنی حالا [اگر] این زنتان، این همسران یا این شوهرتان نگذاشته هجرت بکنید، شما از او بگذرید، خدا هم از گناه شما که به حرف این همسر یا فرزند گوش کردید، خواهد گذشت. دیگر حالا گذشته رفته.

معانی این سه جمله ﴿تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا﴾ یک تفاوت‌های کمی با هم دارد. ﴿تَعَفَوْا﴾ یعنی بگذرید. کسی که گناهی انجام داده، خلافی کرده [است]، [اگر] شما دیگر نخواهید که مجازاتش بکنید، به این می‌گویند عفو، که انسان مجازات نکند. ﴿وَتَصَفَّحُوا﴾ یعنی «صَفَح»، به معنای اغماض است؛^۲ یعنی از قلب هم انسان راضی بشود. صرف این نیست که مجازات نمی‌کند؛ [بلکه] قلباً هم می‌گذرد از او. ﴿تَغْفِرُوا﴾ بالاتر است؛ یعنی به‌کلی آن شخص را از این کار مبرا می‌کند؛^۳ [یعنی] دیگر به‌کلی کأنّه هیچ گناهی انجام نداده [است]. این معنای غفران است. غفرانُ الثَّوبِ^۴ یعنی شستن لباس به صورتی که هیچ چرکی در آن باقی نماند. معنای مغفرت این است.^۵

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۳۹.

۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۸۲.

۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۲.

۴. ثوب: لباس، جامه.

۵. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ تغابن، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.



تقوا

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ
نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

پس تا می‌توانید از خدا پروا کنید و بشنوید و اطاعت کنید و انفاق کنید که برای خودتان بهتر است. و هرکه از حرص و آز نفس خویش نگاه داشته شود، چنین کسانی رستگار خواهند بود.

معنای تقوا

تقوا یعنی برحذر بودن، به هوش بودن، دقیقاً توجه به چپ و راست خود داشتن تا انسان اشتباه نکند، تا به منطقه ممنوعه وارد نشود، تا عقب نماند، تا سرعتش از حدنصاب پایین‌تر نیفتد. این معنای تقواست.^۲

شما در یک جاده پرپیچ‌وخم و خطرناک رانندگی کرده‌اید؟ آیا در آن حالت اجازه می‌دهید که برای روشن کردن یک کبریت هم، چشمتان را از جاده بردارید، سرتان را خم کنید؟ نه، برای خاطر اینکه یک لحظه غفلت کردن و سر را از جاده، این طرف آوردن و مواظب نبودن، احتمالاً فاجعه خواهد آفرید. البته همیشه یک لحظه غفلت، فاجعه نمی‌آفریند؛ اما گاهی که می‌آفریند، پس آدم برای خاطر آن «گاهی»، هیچ‌وقت آن یک لحظه را غفلت نمی‌کند. دقیقاً باید جلوی‌تان را نگاه کنید، دقت کنید، حواستان جمع باشد، ماشین را مواظب باشید، فرمان را مواظب باشید، مبادا یک چرخ در برود، مبادا یک اشکال پیش بیاید، در حذر کامل. البته در حذر کامل بودن، کار سختی به

۱. تغابن، ۱۶.

۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳.



نظر آدم می‌آید؛ اما آدم وقتی که یک ذره عادت کرد، می‌بیند نه، در حذر کامل بودن برای انسان یک کار عادی می‌شود، هیچ هم سخت نیست. کسانی که کارهای ظریف می‌کنند، می‌توانند برحذر همیشگی بودن را تمرین کنند. ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ تقوا این است. لذا در روایت دارد که سؤال کردند از تقوا. حالا بعضی روایات دارد که از معصوم علیه السلام سؤال کردند، بعضی دارد که از بعضی از بزرگان سؤال کردند. به هر حال پاسخ، یک پاسخ درستی است. فرمود: «آیا در خارستان راه رفته‌ای؟» گفت: «بله.» گفت: «چگونه در خارستان مواظبی که پاچه شلوارت، دامن قبایت، پایت، کفشت، وسایت، از این طرف و آن طرف، به این خارهایی که آمده‌اند وسط این راه باریک، بند نشود؟» این جور است دیگر. آدم دائم باید در منطقه‌ای که تماماً از خار است، مواظب باشد. اگر بخواهی با رفیقت حرف بزنی و گپ بزنی و دائم به هم نگاه کنی و راه بروی، پایت آتش‌ولاش خواهد شد از خار. باید دائم جلوی پایت را نگاه کنی، مواظب باشی. یک خُرده غفلت کنی، قبایت گیر می‌کند، مخصوصاً اگر آدم قبای بلند هم داشته باشد. دائماً باید مواظب باشی؛ و الا آلوده خواهی شد.

رعایت تقوا به قدر توان

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (پس تقوای خدا پیشه کنید). چقدر تقوا پیشه کنیم؟ شبانه‌روزی ده ساعت تقوا خوب است؟ شبانه‌روزی بیست ساعت تقوا بس است؟ در خارج از خانه، تقوا؛ در داخل، نه. یا در داخل، تقوا؛ در خارج، نه. با بیگانگان تقوا، با دوستان نه. با دوستان تقوا، با بیگانگان نه. تقوا چقدر است؟ حدی دارد؟ حد ندارد: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ تقوای خدا پیشه کنید، آن قدر که می‌توانید. اگر یک ذره توانستی و کم گذاشتی، کم گذاشتی. باید آن مقداری که استطاعت و قدرت انسانی توست، تقوا پیشه کنی؛ پس بنابراین تقوا حدی هم ندارد.^۱

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

رعایت تقوا به قدر وسع و توان

چقدر تقوا به خرج بدهیم؟ روزی پنج ساعت تقوا بس است؟ هر [چند] گاهی یک بار، تقوا بس است؟ در حال نماز، تقوا بس است؟ نه. اندازه ندارد. به قدر تمام وسع و توانتان باید تقوا به خرج دهید. ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ تقوای خدا پیشه کنید، هرچند می‌توانید، هرچه بتوانید. اگر یک جایی، نیروهای انسان کاستی می‌گیرد و انسان دیگر قدرت، بیش از این ندارد، خدای متعال آنجا مؤاخذه نخواهد کرد؛ اما تا آنجایی که قدرت انسان اجازه می‌دهد، انسان بایستی پیگیری کند و تقوای الهی را پیشه کند. این علاج اول؛ اما این کافی نیست و علاوه بر این، چیزهای دیگر هم لازم است.^۱

تقوا؛ شرط استفاده از هدایت قرآن

تقوا در همه مراحل ایمان یک انسان مؤمن وجود دارد، مخصوص انسان‌های با ایمان سطح بالا نیست. تقوا از اول با ایمان همراه است، اگر ایمان، ایمان درست باشد، ایمان لقلقه زبان نباشد؛ چون از اولی که انسان ایمان می‌آورد، بایستی مراقب باشد چه برایش لازم است و چه برایش مضر است و کدام کار را باید بکند و کدام کار را باید نکند. حالا این آیه یک چیز بالاتری می‌گوید، می‌گوید از قبل از ایمان هم پرهیز لازم است.^۲

۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره تنغین، ص ۱۸۵.

۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۳۸.



آموزش و پرورش

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

اوست آن که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها می‌خواند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمتشان می‌آموزد. و حقاً که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

چهار مسئولیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

خب، حالا این پیغمبر که آمده [است]، چه کار می‌کند؟ چهار چیز اینجا ذکر شده [است]: یکی تلاوت کتاب، تلاوت آیات؛ دوم تزکیه؛ سوم تعلیم کتاب؛ چهارم تعلیم حکمت. این چهار چیز را ذکر کرده‌اند.^۲

۱. تلاوت آیات الهی بر مردم

اولینش ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾ است؛ آیات الهی را تلاوت کند. این تلاوت آیات به معنای آن زنگ شروع است. تلاوت آیات در حقیقت اصل دعوت است. وقتی که پیغمبر اکرم آیات الهی را که همان کلمات قرآنی است، تلاوت می‌کند، اولین زنگ زده می‌شود. کلمات الهی واقعاً آیات‌اند.^۳

۲. رشد دادن مردم

مرحله بعدی ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ است؛ تزکیه می‌کند آن‌ها را. تزکیه به معنای رشد دادن است.

۱. جمعه، ۲.

۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۵۰.

۳. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۵۱.



رشد دادن یعنی چه؟ یعنی آنچه از قدرت‌ها، امکان‌ها، موجودی‌ها و استعدادها در این ترکیب بشری وجود دارد، رشد بدهد و به بالندگی برساند. رشد کردن یک درخت یعنی چه؟ یعنی هرچه نیرو در این درخت وجود دارد، به معرض عمل برسد و از آن استفاده بشود؛ یعنی اگر این درخت برگ می‌کند، برگ بکند، اگر درخت میوه است و بناست میوه بدهد، میوه بدهد؛ در وقت خود شکوفه بدهد، در وقت خود گل بکند، قدّ این درخت بلند بشود، قطر این درخت زیاد بشود. وقتی همه این کارها انجام می‌گیرد، این درخت نُمُو کرده [است]. نُمُو یک درخت یعنی همه استعدادها، امکان‌ها و قدرت‌های نهفته در این درخت، بشکفتد و رشد بکند؛ این نمو درخت و تزکیه درخت است. یک باغبان اگر بخواهد درخت را تزکیه کند، باید این کارها را انجام بدهد. انسان مجموعه یک استعدادهایی است، مجموعه یک خصلت‌هایی است. این خصلت‌ها را پیغمبر در انسان‌ها رشد می‌دهد. رشد درست، نه رشد غلط.^۱

پس بنابراین در ﴿وَيُزَكِّهِمْ﴾ تزکیه یعنی این. تزکیه یعنی رشد دادن، یعنی نمودادن، یعنی خصلت‌ها و خصوصیات انسانی را در افراد پرورش دادن. این خاصیت اسلام است. خاصیت بعثت پیغمبران و خاصیت حرکت انبیا و اولیای الهی است.^۲

۴۳. تعلیم کتاب و حکمت

بعد از آنکه این تزکیه انجام گرفت، آن وقت ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. البته وقتی می‌گوییم «بعد»، معنایش این نیست که دفتر تزکیه بسته می‌شود [و] دفتر تعلیم کتاب و حکمت باز می‌شود. نه. یعنی رتبه تعلیم، بعد از رتبه تزکیه است؛ اما در حالی که تعلیم یک مرحله‌ای انجام می‌گیرد،

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۵۲.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۵۹.

تزکیه در مورد مرحله دیگر نیز انجام می‌گیرد. ما الان در حالی که داریم کتاب و حکمت را ان شاء الله می‌آموزیم در سایه حکومت و جمهوری اسلامی، تزکیه هم باید بشویم؛ یعنی تزکیه هم باید ادامه داشته باشد. بنابراین تعلیم کتاب و حکمت در رتبه بعد از تزکیه است. آن وقت تعلیم کتاب چیست؟ تعلیم کتاب عبارت است از آموختن این قرآن که فرستاده خداست و پُر است از معارف. در آن احکام هست، در آن دستورات هست، در آن تکالیف هست، در آن قصص هست، در آن عبرت هست. کتاب این است. به این مجموعه می‌گویند کتاب. اما آموختن این کتاب، یک جور مخصوصی است؛ یک چیزی در کنارش هست که به آن آموختن حکمت می‌گویند. آن چیست؟ آن بیان واقعیت‌های این جهان است که چشم ظاهری انسان آن را نمی‌بیند. البته آن هم از طریق قرآن آموخته می‌شود؛ همان حکمت هم در قرآن است. خود قرآن، کتاب دارای حکمت است. پس تعلیم حکمت در کنار تعلیم کتاب، به معنای این نیست که این کتاب خالی از حکمت است؛ بلکه به معنای این است که بخش عمده و مهم‌ترین کار از این تعلیم کتاب، تعلیم حکمت است. خیلی از چیزها در این عالم زندگی ما و عالم موجود ما هست که چشم عادی و طبیعی آن را نمی‌بیند؛ اما یک چشم بیدار، یک دل بیدار آن را خوب می‌بیند. این‌ها را قرآن به ما یاد داده [است] و پیغمبر به ما می‌آموزد. کیست که بفهمد کشته‌شدگان راه خدا مرده نیستند؟ حکمت، آن درکی است که به ما می‌فهماند و می‌گوید که کشته‌شدگان راه خدا زنده‌اند. این حکمت است. کیست که بفهمد در حالی که پادشاهان روم و ایران در آن روز در کمال قدرت بودند و در خود مکه و مدینه، دشمنان آن‌طور اسلام را محاصره کرده بودند، عزت متعلق به خدا و پیغمبر و مؤمنین بود؟ کیست که این را بفهمد؟ کدام چشم این را می‌فهمد؟ لذا چشم‌های ظاهری نمی‌فهمیدند.^۱

۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۵۹ و ۶۰.



جهاد

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱

سبک بار و گران بار [برای جهاد] بیرون روید و با مال و جانتان، در راه خدا جهاد کنید که این برایتان بهتر است، اگر بدانید.

گستره جهاد و مصادیق آن

فرمان ﴿انْفِرُوا﴾ که امر به خارج شدن و حرکت برای جهاد است، فقط به معنای آمدن در میدان جنگ نیست؛ بلکه به قرینه جمله بعدش ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ می فهمیم که نفر و مجاهدت با مال و جان، مفهومی عام است که سرتاپای زندگی انسان را شامل می شود.^۲

مجاهدت با مال

در مورد مجاهدت با مال، یک مصداق آن همان است که برخی مفسران گفته اند که انسان مثلاً اسب یا اسلحه بخرد و به مجاهدان بدهد تا به میدان جنگ بروند. مصداق دیگر آن این است که با مال خود وسایلی را فراهم کند که عده ای تشویق به رفتن به میدان جنگ بشوند. مصداق های دورتر از این هم، آنچه به ذهن بیاید، واقعیت دارد؛ بنابراین هر نوع بهره برداری از مال برای جهاد، در ذیل جهاد با مال قرار می گیرد.

مجاهدت با نفس

اما در مورد مجاهدت با نفس، معنایی که اول در ذهن عامه می آید، دادن

۱. توبه، ۴۱.

۲. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۱۹.

جان در راه جهاد است؛ در حالی که فایدهٔ نفس انسانی، فقط فدایی شدن در راه خدا نیست؛ بلکه تمام مراحل قبل از فدایی شدن، مانند به‌کارگیری فکر و انرژی‌ها، قوای جسمانی و روحی و قوهٔ ناطقه، همگی مصداق مجاهدت با نفس است.

پس مغزهای خود را برای طرح نقشه به کار اندازید. زبان‌های خود را در این راه به کار اندازید. بدن‌های خود را در این راه خسته کنید و به تعبیراً بیندازید. اوقات و عمر خود را در این طریق و هدف صرف نمایید و در نهایت به مقابلهٔ سرنیزه و شمشیر بروید؛ آن‌سان که حبیب بن مظاهر اسدی به میدان رفت. تمام این‌ها مصداق جهاد با نفس است.

بنابراین اگر خوب ملاحظه نمایید، فرمان ﴿جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ تمام وجود انسان و زندگی ما را فرامی‌گیرد و همهٔ وجود انسان و متعلقات مربوط به انسان را شامل می‌شود و آیه فقط دربارهٔ جنگ تبوک یا احد و حنین نازل نشده است.

البته این آیه شاید جهاد با اولاد را شامل نشود؛ اما وجه آن، این است که اولاد، خود مستقلاً مخاطب آیه قرار می‌گیرند و وظیفهٔ پاسخ دادن به این دعوت را دارند؛ نه اینکه در ضمن عنوان «جهاد با اموال یا انفس» داخل باشند. آن‌ها ارادهٔ خودشان حاکم بر سرنوشتشان می‌باشد.^۲

معنای اخلاص

﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ حدود جهاد را معین می‌کند و می‌گوید جهاد باید برای خدا باشد. «برای خدا بودنِ کار» مطلب دقیقی است. برخی خیال می‌کنند ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی در حین عمل بگویند: «قربةٔ اِلَى اللَّهِ»؛ هرچند در دلشان هم خدا نباشد؛ در حالی که معنایش این نیست.

۱. سختی.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ توبه، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.



معنای «فی سَبِيلِ اللَّهِ» این است که عمل انسان در راه اهداف الهی انجام گیرد. «زکات فی سبیل الله» آن پولی است که در «شریان لازم و ضروری از نظر خدا» به جریان بیفتد. «جهاد فی سبیل الله» آن کوشش توأم با مقاتله‌ای است که در طریق اهداف الهی تشکیل آن جامعه برین الهی انجام بگیرد؛ بنابراین هر مقاتله و کوششی، «جهاد فی سبیل الله» نیست. جهاد باید در دایره حدود الهی باشد.

مسلمان کسی که جهاد او حمیّتاً یا برای تحصیل مال یا کسب غنائم و مانند آن باشد، «فی سبیل الله» جهاد نکرده است؛ در نتیجه اگر با چنین اغراضی کشته شود، شهید نیست. شهید یعنی «کشته فی سبیل الله».

اینکه در تاریخ می بینیم که گفته شده [است] مثلاً فلانی در جنگ سلطان محمود شهید شد یا چند نفر در آن جنگ شهید شدند، این‌ها شهید نیستند؛ زیرا طرف مقابل نیز همین طورند. جهاد آنان به معنای کوشش و به انگیزه طلا و پول بوده [است]، نه «فی سبیل الله».

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» این برای شما بهتر است، اگر می دانستید و به حقایق عالم آگاه بودید. اگر از نتایج اعمال و نعیم آخرت باخبر بودید، می دانستید این رفتن برای شما بهتر است.^۲

پیامد نرفتن به جهاد

مطلب دوم آیه، پیامد نرفتن به جهاد است. قرآن این‌گونه افراد را از نظر ساقط می کند و می فرماید آنان خود را به هلاکت می افکنند. آنان به جهت تقاعد و نرفتن به جهاد و کوتاهی در امر آن و نرفتن در راه خدا، دچار

۱. از روی تعصّب و غیرت.

۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۲۱.

۳. کوچ و سفر.

هلاکت می‌شوند؛ یعنی با این عمل، خود را هلاک نمودند.^۱

گستره معنای هلاکت

«هلاکت» به معنای مردن و موت و رفتن روح از بدن نیست و «به هلاکت ابدی دچار شدن» هم نه به این معناست که به مردن ابدی دچار شد. در بسیاری از نصوص قرآن و روایات هم، این معنا به کار نرفته است؛ بلکه هلاکت مفهومی عام دارد که به معنای «نابودی و سقوط معنوی و مردن فضایل» است که معنایی وسیع‌تر و رقیق‌تر است؛ زیرا خیلی‌ها در عین داشتن روح، بدبخت هستند و مرده‌اند. بدبختان تاریخ نیز این‌ها هستند. اسیران شقاوت مادی از این قبیل‌اند.^۲



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۲۹.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۳۰.

توبه

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

همانا خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار، از او پیروی کردند، عنایت کرد، بعد از آن که چیزی نمانده بود که گروهی از آن‌ها دلشان بلغزد [و ترک جهاد کنند]، سپس بر آن‌ها عنایت کرد و توبه‌شان را پذیرفت؛ چراکه او به مؤمنان، رئوف و مهربان است.

توبه خدا و توبه عبد

«توبه» به معنای «برگشت» است. «توبه پروردگار» به معنای «رو کردن پروردگار به سوی عبد» است و «توبه عبد» یعنی «برگشت عبد به سوی پروردگار». خداوند در یک توبه عبد، دو توبه دارد و همچنان که بعضی از محققان کشف کرده‌اند، هر توبه عبد، محفوف^۲ است به دو توبه پروردگار؛ زیرا ابتدا خداوند به بنده خود نظر لطفی می‌کند و این نظر به صورت «توفیق توبه» در بنده‌اش جلوه می‌کند و رحمت و رأفت پروردگار است که انسان را به «خط بازگشت به خدا» می‌کشاند. هنگامی که بنده برگشت و از راه انحرافی خارج شد، خدا توبه او را قبول می‌کند و این «توبه دوم پروردگار» است. پس توبه پروردگار به معنای «عطوفت و اظهار رحمت» خداست که بر اثر آن، انسان توفیق و نشاط پیدا می‌کند برای توبه کردن و آماده می‌شود برای راهنمایی شدن در راه صحیح.

۱. توبه، ۱۱۷.

۲. پوشیده.

در جریان آیه **﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾** چون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانش گناهی نکرده بودند که نیازمند توبه باشند و خدا بخواهد توبه آن‌ها را قبول کند، **﴿تَابَ﴾** به معنای پذیرش توبه نیست؛ بلکه همان طور که خواهیم گفت، به معنای «توفیق ایستادگی و پایداری» است.^۱

شروط قبولی توبه

توبه بحث مبسوطی دارد؛ اما به نحو اجمال، همچنان‌که در روایات زیادی آمده، توبهٔ عبد امری عملی است، نه ذهنی. و انسان آنگاه توبه کرده که تصمیم می‌گیرد دیگر گناهش را تکرار نکند. شرایطی مانند پشیمان شدن، تصمیم‌گرفتن و تشخیص صحیح دادن نیز در تحقق توبه مؤثرند.

شرط دیگر توبه آن است که تائب زاویه‌ای را که از جمع مسلمانان پیدا کرده بود، بردارد و به راه صحیح برگردد. این در صورتی است که آن فرصت از دست نرفته باشد. برای توبه‌کردن دو فرض وجود دارد: یکی اینکه فرصت از بین رفته باشد؛ یعنی اگر کسی رسالتی مهم بر دوشش بود و به آن عمل نکرد، بعد از بازگشت، عالم آفرینش و طبیعت، این فرصت را از او بازدارد. فرض دیگر آنکه هروقت برگشت، فرصت از دست نرفته باشد و عالم آفرینش جواب‌گو باشد.

اگر فرض اول واقعیت می‌داشت، خیلی از کارهای انسان خراب می‌شد؛ زیرا چه بسا جامعه بر اثر ضعف و زبونی و تن دادن به عوامل شرآفرین و شرانگیز، دیگر نتواند بازگردد.

«توبه‌پذیری بودن خدا» به این معناست که تمام نیروهای آفرینش، در راه مساعدت به تائب است و هروقت که انسان بازگردد، خدا نیز می‌پذیرد؛ از این رو، تردیدکنندگان لشکر تبوک وقتی برگشتند، همان نیروهایی آن‌ها را نصرت و

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ توبه، ص ۶۷۳.



مساعدت کردند که پیش از این [نیز] به آنان کمک می‌کردند؛ یعنی خداوند هر آنچه را که حالت تردید از شما گرفته بود، پس از بازگشت، به شما می‌دهد. **﴿إِنَّهُ بِهِمْ رُؤُفٌ رَحِيمٌ﴾** (همانا پروردگار عالم نسبت به مؤمنان، دارای رأفت و رحمت است.) رحمت و رأفت به این معناست که همه عوامل موفقیت را در اختیار آن‌ها می‌گذارد.^۱

وضع افراد متخلف از جنگ تبوک

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾^۲ و خداوند بر آن سه نفری که در شهر مدینه بازمانده شدند و لشکر اسلام آن‌ها را گذاشت و رفت، بازگشت. آنان کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه بودند. این سه نفر پس از بازگشت پیامبر ﷺ از تبوک، با کمال پُرویی گفتند: «ما هم می‌رویم دست پیامبر را می‌بوسیم و او هم از ما راضی می‌شود.» ولی وقتی رفتند نزد پیامبر ﷺ، آن حضرت سکوت کرد و با آن‌ها هیچ حرفی نزد. مردم نیز با آن‌ها سخن نگفتند؛ چون دیدند که پیامبر ﷺ با آن‌ها حرف نزد. مردم کوچه و بازار هم با آن‌ها صحبت نکردند؛ لذا مجبور شدند به خانه بروند؛ اما در خانه هم زن و بچه‌هایشان با آنان حرف نزدند؛ پس به ناچار به خانه‌ای رفتند و تنها نشستند. چند روز که این‌گونه گذشت، آن‌چنان شد که گویی تمام جهان با آن‌ها قهر است. نفس طرد شدن به وسیله ملت و جامعه، از بزرگ‌ترین شکنجه‌هاست. آن وقت بود که زمین با این همه فراخی، برایشان تنگ آمد و مجبور شدند از شهر بیرون بروند. وقتی بیرون رفتند، به این فکر افتادند که اگر ما ممنوع‌الملاقات هستیم و مردم نباید با ما حرف بزنند، پس ما هم نباید با هم حرف بزنیم. این، جرعه توبه است که آن سه نفر هم، دیگر با هم حرف نزدند.

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۶۴.

۲. توبه، ۱۱۸.



انسانی که با انس زنده است، وقتی احساس کند که با اجتماع ناهماهنگ است، زندگی برایش قابل تحمل نیست. وقتی انسان حفره‌ای در وجودش پیدا شد، این ابتدای توبهٔ اوست.^۱

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ توبه، ص ۶۴۲.

تیره روزی

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾

و هرکه از یاد من روی بگرداند، بی تردید زندگی سختی خواهد داشت و روز رستاخیز نابینا محسورش می‌کنیم.

تیره‌روزی دنیوی؛ عقوبت روی‌گردانی از راه خدا

کسانی که از راه انبیا تبعیت نکنند، دنیای خوبی هم خواهند داشت؛ [اما] کسانی که از راه انبیا تبعیت نکنند، دنیایشان هم دنیای بدی خواهد بود. ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۱ زندگی هم برای آن‌ها زندگی سخت و تنگی خواهد شد.

البته اولین چیزی که در ذهن یک کسی که تدبیر در اطراف این آیات و این مفهوم قرآنی نکرده باشد، مطرح می‌شود، این است که پس چطور ما می‌بینیم کسانی دین خدا را هم مورد توجه قرار نداده‌اند، آیین خدا را رد کرده‌اند، زندگی‌هایشان هم خوب است. فرض بفرمایید همه مترفینی^۲ که در تاریخ بودند، این‌ها راحت زندگی کردند، خوش گذراندند، عیش و نوش کردند، بعد هم مردند، خدا را هم نشناختند؛ پس آن معیشت ضنک^۳ در حق این‌ها کو؟ یا مثلاً فرض بفرمایید که شما امروز در دنیا ملتهایی را، کشورهای را می‌بینید که این‌ها از زندگی خوب و راحتی برخوردارند، انسان‌هایی هستند که از زندگی راحتی برخوردارند؛ این معیشت ضنک این‌ها کجاست؟ متقابلاً

۱. طه، ۱۲۴.

۲. طه، ۱۲۴: «و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت.»

۳. مترفین: خودسران، ستمکاران.

۴. ضنک: تنگ.

مسلمان‌هایی را می‌بینید که زندگی بدی دارند، زندگی ناراحتی دارند. درست توجه کنید. اولاً آن معیشت ضنک و سخت و تنگی زندگی، فقط این نیست که انسان غذا پیدا نکند بخورد. فقط این نیست که انسان اگر خواست مثلاً پول خرج کند، پول در جیب خودش نداشته باشد که خرج کند، تا اگر کسی پولی در جیب خود داشت و غذای راحتی داشت و زندگی آسوده‌ای داشت، ما بگوییم دیگر این معیشت ضنک ندارد و زندگی‌اش راحت است؛ با اینکه اعراض از ذکر خدا هم کرده [است].

انسان، علاوه بر همه این‌ها، یک نیاز فطری دیگر هم دارد که این نیاز فطری در آن‌ها برآورده نمی‌شود. ممکن است در حال غفلت به سر ببرد؛ اما آن نیاز به حال خود باقی است. آن نیاز، حالت آرامش قلب وطمأنینه است که جز با توجه به خدا و جز با کار برای خدا، تأمین نخواهد شد. آن کسی که از نعمت دنیا و از عیش دنیوی برخوردار است، آن اطمینان و آرامش و سکینه روحی را ندارد؛ لذا هر لحظه برای او، از دست دادن این نعمتی که دارد، یک دلهره است؛ هر لحظه‌ای از عمر خود را که از دست می‌دهد، یک خسارت و یک حسرت است. این چیزی را که دارد از دست می‌دهد، چیزی است که به جای آن، هیچ چیزی در دست او نیست. یک خسارتی و یک حسرتی به‌طور دائم گریبان‌گیر این انسانی است که از زندگی خوش و عیش و نوش و راحتی هم برخوردار است. ممکن است غافل و مست باشد؛ اما لحظاتی در زندگی او هست و این لحظات کم هم نیست، که متوجه می‌شود یک چیز قیمتی را که همه هستی اوست، دارد به سرعت از دست می‌دهد. آن لحظات خوش زندگی است که هیچ چیز هم جای آن‌ها را پُر نخواهد کرد. این ناآرامی است، این دغدغه است. این دغدغه هر آسایشی را برای انسان تلخ می‌کند، هر راحتی‌ای را و هر همواری‌ای را تبدیل می‌کند به ناهمواری. این چه جور زندگی‌کردنی است؟



حالا فرض کنید همین آدم، ولو این معیشت راحت را هم نداشته باشد؛ اما حرکت او و کار او، بر طبق عقیده او، مطابق رضای خداست. ایمان دارد، ذکر خدا را دارد، ولو آن ایمان، ایمان کاملی هم نباشد؛ اما اعتقاد دارد که بر طبق ایمان خودش حرکت می‌کند و در راه خدا حرکت می‌کند. این آنات و ساعاتی که از دست داده [است]، مایه غصه و غم او نیست، مایه دغدغه او نیست. می‌داند هر لحظه‌ای را که از دست داده [است]، در مقابلش یک دستاوردی دارد. مثل کسی است که یک پولی را دارد خرج می‌کند؛ اما جنسی را می‌خرد که سرمایه اوست. سرمایه پولی خودش را دارد خرج می‌کند؛ اما سرمایه جنسی به جای آن دارد تأمین می‌کند. دارد پول خرج می‌کند و پول از دستش می‌رود؛ اما برای از دست رفتن این پول، متوَحَّش نیست و احساس خسارت نمی‌کند؛ چون در مقابل آن، چیزی ذخیره می‌کند. می‌داند که این جنس‌هایی که الان دارد در این بازار می‌خرد، دارند می‌برند در انبار او برایش می‌گذارند و روی هم می‌چینند. مطمئن است. این را شما مقایسه کنید با کسی که وارد یک بازاری شده [است]، این پول را دارد خرج می‌کند و چیزهایی می‌خرد و می‌خورد و تمام می‌شود، یا پول‌هایی را با خودش در بازار آورده [است] و دزدی از جیب او می‌زند یا آن پول‌ها را گم می‌کند. هر دو، پول را از دست داده‌اند؛ اما حال آن اولی که در مقابل این پول‌ها، در مقابل هر ریال این پول‌ها، چیزی خریده و جایی گذاشته [است]، با حال این بعدی‌ها که آن پول را گم کرده‌اند یا دزدی به آن‌ها زده یا چیزی خریده‌اند و همان جا نابود شده و مستهلک شده [است]، یکسان نیست. این‌ها احساس می‌کنند دیگر چیزی ندارند؛ اما او احساس می‌کند که چیزی دارد. این همان حالت کسی است که برای خداست و در راه خداست و آنات زندگی و لحظات ذی‌قیمت حیات را، که دارد همین‌طور از دست می‌رود، دارد خرج می‌کند در راهی که آن راه را [راه] خدا می‌داند و برای خدا دارد کار می‌کند. این آدم



اگر اشتباه هم کرده باشد، خدای متعال به او اجر می‌دهد؛ چون نیت، نیت خدایی است؛ حرکت، حرکت خدایی است.

این دغدغه از دست دادن اصلی‌ترین سرمایه یک انسان، یعنی سرمایه حیات، سرمایه عمر، سرمایه این لحظات و آنات، نمی‌گذارد که انسان خوش بگذراند.^۱

امروز نیز وقتی به مردم ملل متمدن دنیا نگاهی بیندازید و در زندگی کسانی که به ظاهر از خوشی و لذایذ دنیا برخوردارند، دقت نمایید، آثار دوری از رحمت خدا را در آن‌ها خواهید دید. اضطراب‌هایی که بر این ملل حکم فرماست و نیز این سردرگمی که به طور محسوس دیده می‌شود و این احساس پوچی و بیهودگی که در جوان و پیر و دانشمند و به طور کلی در ملت‌ها احساس می‌کنید، همه این‌ها نشانه‌های دوری از رحمت خداست.^۲



۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ص ۴۱۰ تا ۴۱۳.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۳۸۳.

تطهیر انسان

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

از اموال آن‌ها صدقه بگیر تا بدان پاکشان کنی و رشدشان دهی. و دعایشان کن که دعای تو آرامشی برای آن‌هاست. و خدا شنوای داناست.

تطهیر انسان با صدقه

تطهیر به معنای «پاک کردن و پیراستن» است؛ ولی بعضی از مفسران گفته‌اند به این معناست که انسان چیزی را که آلودگی دارد، پاک کند تا آن چیز بتواند به رشد و زندگی خود ادامه دهد و به کمال برسد، مانند درختی که اگر روییده‌های هرز آن را بپزند، تکامل می‌یابد؛ بنابراین مطلق، پاک کردن مراد نیست؛ بلکه [مراد] پاک‌کردنی [است] که مقدمه رشد و کمال است. به نظر می‌رسد چنانچه تطهیر را به همان معنای خودش، یعنی پاک کردن و پیراستن هم بگیریم، صحیح باشد.

به طور طبیعی، نفس آدمی راضی نمی‌شود بخشی از مالش را که با زحمات شخصی خود به دست آورده [است] و آینده و زندگی خود را منوط به آن می‌داند و در حقیقت آن را جزئی از زندگی خود قرار داده [است]، برای غیرخود مصرف کند. بخل، حرص، طمع و تمام صفات ناپسند مربوط به مال که آیتاتی از قرآن به آن اشاره دارد، به این دلیل بروز پیدا می‌کند که انسان خیال می‌کند که مالش باید فقط برای خودش مصرف بشود. او مال خود را جزئی از وجود خود می‌داند و می‌خواهد صرف خودش شود.

چنانچه بخواهیم جامعه‌ای بسازیم که مجال و بستری مناسب برای رشد و تعالی و فضایل اخلاقی انسان باشد و به سوی هدفی واحد حرکت نماید و زندگی جدید و فردای بهتری را همراه با رفاه و آسایش، برای همه افراد فراهم کند، شرط اساسی آن، این است که افراد این جامعه نسبت به یکدیگر گذشت داشته باشند؛ یعنی همه موجودی خود را فقط برای خود ندانند و مانند کرم ابریشم نباشند که همه چیز را برای خود می‌خواهد؛ بلکه دیگران را که خارج از وجود اویند، دارای نصیب بدانند و از موجودی خود و از نیروی مال و فکر و بدن و بیان و سایر امتیازات انسانی، دیگران را نیز برخوردار کنند و آنگاه که مصالح آن‌ها با جمع اختلاف پیدا می‌کند، جمع را بر خود مقدم بدانند.

به همین دلیل، در اسلام صفاتی مانند بخل که ریشه در خویشتن پرستی دارد، نفی و تقبیح شده است: ﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ﴾^۱ (آن‌ها که از بخل و طمعِ نفسِ خود مصون و در امان بمانند، پیروزمندان هستند).^۲

جای گرفتن رذایل در دل آدمی، آینه جان و روح او را کثیف و خراب می‌کند؛ پس عاملی نیاز است تا روح و عمل انسان را از این رذایل پاک کند؛ البته اگر تعبیر به عامل درباره زکات درست باشد. زکات عاملِ مطهر و پاک‌کننده است.

مهم‌ترین خاصیت صدقه، این است که انسان را از رذایلی که ریشه در خودپرستی دارد، پاک می‌کند و اولین بهره و فایده زکات، قبل از آنکه فوایدش به اجتماع یا به مال برسد، به نفس آدمی می‌رسد؛ زمانی که انسان از بخشی از مالش دل‌گند و آن را در راه خدا خرج کند.^۳

۱. حشر، ۹.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۵۸۶ و ۵۸۷.

۳. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۵۸۸.



تزکیه انسان با صدقه

﴿تَزَكِّيهِمْ﴾ این‌ها را رشد بدهی. تزکیه به معنای «نمو» است. زکات هم به همین معناست. ای پیامبر، وقتی بخشی از اموال آن‌ها را گرفتی، با این کار، آن‌ها را رشد می‌دهی. اگر با دید جامعه‌شناسانه‌ای به موضوع صدقات نگاه کنیم، خواهیم دید که واقعاً رشد جامعه و افراد آن، به این است که بخشی از اموال مردم به وسیله پیامبر ﷺ یا جانشین او، به عنوان زکات، گرفته شود و در مصالح عامه صرف شود.

تعبیر ﴿تَزَكِّيهِمْ﴾، نه «تُزَكِّي الْمَالَ»، خبر از رشد «شخص صدقه‌دهنده» می‌دهد، نه رشد مال او؛ چراکه معلوم است که با خارج کردن بخشی از اموال، هرچند به ظاهر، از دارایی انسان کاسته می‌شود.^۱



۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۵۸۸.

شهادت در راه خدا

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱

همانا خدا از مؤمنان جان و مالشان را به بهای بهشت خریداری کرد. آنان در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این در تورات و انجیل و قرآن وعده‌ی حقی برعهده‌ی خداست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با خدا کرده‌اید، شاد باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

معامله با خدا

ترسیم معامله‌ای جالب است که در آن بهشت که غایت مطلوب تمام ادیان است، وعده داده شده. می‌گوید: «ای مؤمنان، خدا می‌خواهد با شما معامله‌ای کند. آیا حاضرید؟»

این معامله، مانند هر معامله‌ی دیگری، شش رکن دارد: فروشنده و خریدار و جنس و بها و محل تحویل و سند معامله. فروشنده مؤمنان‌اند و خریدار خداست. جنس، جان و مال است و ثمن و بها، بهشت جاویدان. سندش تورات و انجیل و قرآن است و محل تحویل کالا، میدان جنگ و کارزار: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾ طبق این آیه، خداوند از مؤمنان می‌خواهد که با مال و جانشان، در راه او مقاتله و نبرد کنند

و شرکت مؤمن در این میدان، ضرورت دارد؛ خواه کشته شود و خواه بکشد.

فرد ایدئال اسلام

مراد از «مؤمن» در عرف قرآن و حدیث، «فرد ایدئال اسلام» است؛ یعنی کارخانه عظیم اسلام آمده [است] تا مؤمن بسازد. در این آیه نیز چنین انسانی مراد است. وقتی شرایط مؤمن را در قرآن پی می‌جوئیم، در او علامت «اِشْتَرَى» را می‌بینیم. «اِشْتَرَى» فعل ماضی است؛ یعنی خدای متعال خریده است. سخن از «وقوع خریدن» در گذشته است، نه از «می‌خرد»؛ یعنی خداوند قبلاً جان و مال مؤمن را به بهای بهشت خریده است و اگر مؤمن جان و مالش را ندهد، خیانت کرده [است]؛ چون پیش از این با خدا معامله کرده است و خدا جان و مال این‌ها را خریده و در مقابل آنان بهشت داده است.^۱

اگر کسی برای مردمی که از آسایش و غنا و داشتن یک جامعه آباد محروم‌اند، شمشیر به دست بگیرد و بجنگد و انگیزه‌اش احساسی نباشد و از روی اغراضی چون طمع و حسد نجنگد، بلکه برای هدفی بجنگد که در نظر خدا مستحسن است، «قتال فی سبیل الله» کرده [است].

﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ (سپس می‌کشند و کشته می‌شوند). از ﴿فَيَقْتُلُونَ﴾ استفاده می‌کنیم که آنچه در «قتال فی سبیل الله» لازم است، «قتل» و «کشتن» است. در آیه نیامده [است] که مقاتلان چه کسانی را می‌کشند؛ چون مخالفانی که باید کشته شوند، تنها عده خاصی از قبیل کفار و مشرکان نیستند؛ بلکه هرکسی و هر چیزی که مقابل «سبیل الله» و تکامل انسانی قرار بگیرد، آیه جلوی او را می‌گیرد؛ اعم از کافر و منافق و مشرک و یهودی و مسیحی و یا به‌ظاهر الهی‌الله است و چون حجابی است در مقابل رؤیت احکام اسلامی و چون مانعی است از اجرای عدل اسلامی علی‌الصلوات، مطابق این آیه، باید

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۶۱۸.



با او جنگید و به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام با او جنگید و این «مقاتله فی سبیل الله» است.

بنابراین مراد آیه هرکسی است که مانع از تحکیم اهداف اسلامی باشد و در جهت مخالف اسلام قرار گیرد. حتی برخی فتوا داده‌اند که در جنگ مسلمانان با کفار، اگر کفار از مسلمانان اسیر بگیرند و از آن‌ها برای خود سپر انسانی بسازند، وجود اسیران مسلمان مانع سبیل الله نیست؛ چون مسلمان در اینجا مورد سوءاستفاده کفار قرار گرفته است؛ پس باید بزنی و پیش بروی.^۱

﴿وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾ خدا آن‌ها را وعده‌ای حق داده [است] که برعهده اوست و در کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل و قرآن هم ثبت شده است.^۲

﴿فَاسْتَبَشِرُوا بِنَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾ (پس بشارت باد آنان را به معامله‌ای [که] با خدا کردند.) «استبشار» در آیه به معنای فرح و سروری است که اثرش در صورت انسان نمایان و ظاهر می‌شود.

﴿وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (این است آن پیروزی بزرگ.) «فوز عظیم» یعنی دست یافتن به پیروزی بزرگ.^۳

۱. محمد بن حسن بن علی طوسی، المبسوط فی الفقه الإمامیة، ج ۲، ص ۱۱.

۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۶۲۰.

۳. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۶۲۱.



نیاز به هدایت

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱

ما را به راه راست هدایت فرما.

سزاوار بودن درخواست هدایت از خداوند؛ از سوی همه انسان‌ها

اینجا یکی دو نکته وجود دارد. نکته اول این است که اگر ما ایمان به خدا داریم، پس هدایت شده‌ایم. این طلب هدایتی که می‌کنیم، برای چیست؟ آیا تحصیل حاصل^۲ نیست؟ چون بعضی این سؤال را مطرح کردند که وقتی ما می‌گوییم ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، در حال خواندن قرآنیم، ما در حال خواندن نمازیم؛ پس هدایت یافته هستیم. وقتی هدایت یافته هستیم، پس معنایش چیست که دوباره می‌گوییم ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ خدایا، ما را هدایت کن به راه راست؟ پاسخش را از آن بیانی که قبلاً کردم، کاملاً می‌شود فهمید. این هدایت، یک هدایت برتری است که شما از خدا می‌خواهید؛ لذا در قرآن کریم دارد که ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۳ در قضیه اصحاب کهف، اصحاب کهف کسانی بودند که ایمان آورده بودند، مؤمن بودند در زمان حکومت باطل، اما قیام کردند برای خاطر خدا و حرکت کردند؛ [لذا] خدا می‌گوید ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ (ما هدایت آن‌ها را افزودیم). یعنی این حرکت و این قیام، به آن‌ها سهم بیشتری از هدایت را اختصاص داد. پس بنابراین ما هرچه از خدا هدایت بخواهیم، دامنه هدایت الهی وسیع است. پیغمبر هم

۱. حمد، ۶.

۲. دانشمندان علوم عقلی می‌گویند: «تحصیل حاصل محال است؛ یعنی اگر کسی واجد چیزی بود،

محال است بتواند دوباره آن چیز را به دست آورد.»

۳. کهف، ۱۳.



می‌گفت: ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. پیغمبر هم از خدا هدایت می‌خواست، چرا؟ چون هدایتی که پیغمبر هم داشت، باز ممکن است بیشتر بشود؛ یعنی خدای متعال حتی پیمانۀ پیغمبر را هم می‌تواند بیش از آنچه پر است، پر کند. هیچ پیمانۀ بشری پر نیست از فضل و هدایت الهی. پیغمبر اگر صد سال دیگر هم عمر می‌کرد، این صد سال را یقیناً عبادت می‌کرد. مگر غیر از این است؟ این عبادت‌ها پیغمبر را کامل‌تر می‌کرد یا نه؟ ممکن است نماز پیغمبر، پیغمبر را جلو نبرد و بالا نبرد؟ کجا می‌برد پیغمبر را؟ اگر فرض کنیم که پیغمبر اکرم در بالاترین سطح متصور قرار داشت، پس باید بگوییم که یک نماز دیگر نمی‌توانست بخواند؛ چون آن یک نماز، پیغمبر را باز باید بالاتر ببرد دیگر، نه. دامنه‌ی تعالی بشر و عروج بشر، یک دامنه‌ی غیرقابل احصاء^۱ است که حتی پیغمبر هم با همه‌ی علو درجه‌ای که دارد، که هیچ انسانی با او قابل مقایسه نیست، باز هنوز جا دارد برای اینکه تعالی پیدا کند، جا دارد برای اینکه بالا برود و خودش را بیشتر کامل بکند و خودش را به خدا نزدیک‌تر بکند؛ بنابراین ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ تحصیل حاصل نیست؛ هدایت بیشتری را شما از خدا می‌خواهید.

نیاز همیشگی به هدایت الهی؛ علت تکرار ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

یک نکته‌ی ظریف دیگری هم در کنار این وجود دارد و آن این است که انسان همیشه بر سر دوراهی است. این را من مکرر در بحث‌های عمومی هم گفته‌ام. به این مناسبت، حالا به شما هم عرض می‌کنم. انسان دائم بر سر دوراهی است. هیچ وقتی فرض نمی‌شود کرد که انسان بر سر یک دوراهی نباشد؛ زیرا شهوات انسان، خواست‌های انسان، انگیزه‌های درونی ناسالم در انسان هیچ‌وقت از بین نمی‌رود و این انگیزه‌ها، انسان را به یک سمتی می‌کشاند که آن سمت غیر از سمت صحیح است و باید انسان تصمیم

۱. شمارش.

بگیرد. در هر لحظه‌ای باید تصمیم بگیرد. در هر لحظه‌ای باید تصمیم خودتان را مستحکم‌تر کنید. در هر لحظه‌ای امکان لغزش و انحراف برای هر انسانی هست، در هر حدی باشد.

«وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ»^۱ انسان‌های مخلص و باخلاص هم طبق یک روایتی در خطر عظیم‌اند. شما ببینید کسانی را که همراه شدند، همین‌هایی که در قرآن ذکرشان آمده [است]، مثل بَلْعَمَ بَاعُورًا، ﴿ءَاتَيْنَا آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخْ مِنْهَا... فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۲ یک آدمی که خدای متعال آیات خودش را به او ارائه کرده بود و او بعدش همراه شد؛ بنابراین انسان همواره در حال دقت و مراقبت باید باشد و باید تصمیم بگیرد. دائم شما دوراهی‌ها را می‌بینید، منتها ما غالباً غافلیم، دقت نمی‌کنیم.

خیلی از اوقات سر دوراهی‌ها هستیم، به راه صحیح توجه نداریم، می‌رویم سراغ باطل. گاهی هم نه، توفیق الهی همراه است، به راه باطل توجه نمی‌کنیم، می‌رویم به راه حق؛ اما تصمیم‌گیری لازم است. این تصمیم‌گیری احتیاج دارد به شناخت و خدا باید ما را هدایت کند. بعضی جاها هست که ما نمی‌توانیم راه صحیح را در سر این دوراهی‌ها پیدا کنیم، قادر نیستیم. پس ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ که دائم تکرار می‌شود و در نماز هم ما این را هر شبانه‌روزی اقلأً ده مرتبه در نمازهای واجب می‌خوانیم، معنایش این است که در همه لحظات، ما احتیاج داریم به هدایت الهی.^۳

۱. نک: ابوالحسن ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. اعراف، ۱۷۵: «... آیات خود را به او داده بودیم... از آن عاری گشت... و از گمراهان شد.»

۳. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره حمد، ص ۱۰۳ تا ۱۰۴.



هدف از زندگی

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً
يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً
ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

روزی که شما را برای روز حشر گرد می‌آورد، آن روز، روز حسرت و زیان است و هرکس به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، بدی‌هایش را از او بزداید و او را به باغ‌هایی که از پای درختانش نهرها جاری است، درآورد که در آن جاودانه بمانند. این کامیابی بزرگ است.

رسیدن به رضوان الهی

این، فوز و موفقیت بزرگ است. همه ماها داریم برای موفقیت کار می‌کنیم. مگر این جور نیست؟ آن که درس می‌خواند، آن که کار می‌کند، آن که خدمت می‌کند، آن که جنگ می‌کند، هرکسی هر کاری دارد انجام می‌دهد، برای این است که یک موفقیتی را و یک پیروزی‌ای را برای خودش تصور کرده [است] و می‌خواهد خودش را به آن برساند. از همه پیروزی‌ها بزرگ‌تر و اصلاً پیروزی بزرگ، رسیدن به رضوان الهی در آن جهان است. همه این پیروزی‌های دیگر، مقدمه آن است، در مقابل آن کوچک است، در مقابل آن بی‌ارزش است و به‌عنوان یک قدمی در راه آن است. هرچه ممکن است، کوشش کنیم که به آن پیروزی برسیم. اگر چنانچه آن پیروزی توأم شد با همه ناکامی‌های دنیا، [بازهم] می‌ارزد، حرف این است. فرض کنید یک نفری در دنیا در هیچ بخشی کامیاب نشود، موفق نشود، حتی در مسائل مثلاً اسلام و مسلمین و در

جنگ و در انقلاب هم کامیاب نشود، اما تلاش خودش را کرده باشد که خدای متعال اجر فوز عظیم اخروی را به او بدهد و برسد به این فوز عظیم، انگار که او در دنیا کامیاب شده [است]؛ یعنی برایش فرقی نمی‌کند.

در این سفری که مثلاً انسان می‌خواهد برود مکه، یک نفر را فرض کنید که در این سفر انواع سختی‌ها را تحمل می‌کند، ماشینش خراب می‌شود، ماشینش در راه می‌ماند، شوفرش بد اخلاق است، هم سفرهایش آدم‌های بدی‌اند، آب گیرش نمی‌آید، نان گیرش نمی‌آید؛ اما با همه این مصیبت‌ها، می‌رسد مکه. بالاخره به مکه رسید، ولو با سختی. یک نفر هم هست با یک ماشین بسیار عالی و آخرین سیستم، با کمال راحتی، یک هم‌سفر بسیار خوش اخلاق، غذاهای بسیار عالی، کولر داخل ماشین، همه این‌ها در اختیارش است، یک جاده آسفالتی هم در مقابلش و دارد می‌رود؛ اما نمی‌رسد. فرض کنید در راه مثلاً می‌میرد. کدام موفق شد؟ آن‌که این همه سختی کشیده و رسید، بالاخره رسید دیگر، او موفق است. آن‌که آن قدر خوش بود؛ اما بالاخره نرسیده، مثلاً ماشینش پرت شد داخل دره، موفقیتی پیدا نکرده [است].

تمام موفقیت‌های زندگی دنیا آن وقتی ارزش دارد که با آن موفقیت نهایی، یعنی بهشت الهی یا رضوان الهی، همراه باشد. اگر اینجا شما همه موفقیت‌ها را پیدا کردی و به هرچه آرزو داشتی، رسیدی؛ آرزوی مال داشتی، رسیدی؛ آرزوی خانواده خوب داشتی، رسیدی؛ آرزوی فرزندان خوب داشتی، رسیدی؛ آرزوی خانه بسیار مجلل داشتی، رسیدی؛ آرزوی یک مقام خیلی والا داشتی، رسیدی؛ به آرزوی محبت مردم که به تو محبت داشته باشند، رسیدی، به همه این آرزوها رسیدی؛ اما یک گوشه کارت یک عیبی داشت که به بهشت نرسیدی؛ مثلاً اخلاص نداشتی، قصد قربت نداشتی یا آدم بدباطنی بودی، همه این لطف‌ها و زیبایی‌ها و خوبی‌های دنیا را به دست آوردی؛ [اما] آن آخری را که اصل کاری و بهشت است، به دست نیاوردی، مثل این می‌ماند که



سوار یک ماشین آخرین سیستمی شده‌اید و دارید تشریف می‌برید تا مشرف بشوید مکه. ماشین هم خیلی عالی است، کولر هم دارد، غذا هم دارد، چایی هم دم‌دست است، آب خنک هم دم‌دست است، هر چیزی هم می‌خواهی، هست، رادیو هم هست، همه چیز هست، یک هم سفر خیلی خوبی هم هست؛ اما وسط راه ماشینتان سرنگون می‌شود، خودتان و ماشینتان و هم‌سفرتان از بین می‌روید، مثل این می‌ماند. ببینید، این ارزشی ندارد.

پس ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ آن بهشت الهی، آن رضوان الهی، آن است که فوز و موفقیت بزرگ است. چرا نمی‌گویید بزرگ‌تر یا «فوز الاعظم»؟ برای خاطر اینکه هنگامی می‌گویند بزرگ‌تر که در قبالتش یک بزرگی باشد؛ این بزرگ است، آن بزرگ‌تر است. اینجا در قبال بهشت الهی چیز بزرگی وجود ندارد. همه هدف‌های دیگر در دنیا حقیرند و کوچک‌اند. اصلاً هدف بزرگ و موفقیت بزرگ، این است و همه موفقیت‌های دیگر در مقابلش کوچک‌اند. بزرگی نیست تا بگویند این بزرگ‌تر است. حالا این [حرف‌ها] مربوط به مؤمنین بود.^۱



۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

ملاک قبولی عمل

﴿قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾
 بگو: «[اگر] انفاق کنید، به رغبت یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود. همانا شما قومی نافرمان هستید.»

معنای قبولی عمل

گاهی اوقات گفته می‌شود قبولی عبادت بر حضور قلب متوقف است؛ در حالی که در اجزای عبادت و کفایت آن می‌گویند حضور قلب شرط نیست؛ یعنی اینکه اگر نماز را بدون حضور قلب خواندی، درست است و تکلیف از گردن انسان ساقط شده [است]؛ ولی قبول نیست. قبول در اینجا به چه معناست؟

به نظر می‌رسد در تکالیف شرعی دو جنبه و دو پهلو وجود دارد. جنبه اول اینکه خدا به عنوان امر مولوی، دستوری را صادر کرده است و فرمانی به عبد خود داده که بنده باید آن را بپذیرد و اطاعت نماید و آنچه فرموده [است]، انجام دهد. اینجا مسئله پاداش داشتن یا نداشتن در میان نیست و چنانچه خدا پاداشی هم به عبدش نداد، اشکالی ندارد؛ چراکه او صاحب حکم و اختیار است و بر عبد اطاعت مولایش لازم.

جنبه دیگر این است که گویا خداوند معامله‌ای با بندگان خود می‌کند؛ یعنی وقتی بنده عمل را انجام می‌دهد، خدا این عمل را از او می‌خرد و در مقابل آن، از فضل و کرم خویش، پاداشی به او می‌دهد، آن‌سان که گویا عبد

مأمور به انجام آن عمل نبوده است. در معامله لازم است طرفین، معامله را قبول نمایند تا متعهد به پرداخت عوض باشند. حال در این جنبه، چون بنده اول متاع خود را که همان عمل و عبادت اوست، عرضه می‌کند؛ چنانچه خداوند آن را بپذیرد، در مقابل آن، به او عوض و پاداش می‌دهد و اگر نپذیرفت، بنده استحقاق پاداش ندارد. نتیجه آنکه قبولی هر کاری به معنای «ترتیب اثر بر آن کار» است. اگر عبادت آن‌گونه که مقبول خداست، واقع نشود، ناگزیر اثر مطلوبی بر آن عبادت بار نمی‌شود؛ یعنی آن اثری که تو انتظار داری، وجود نخواهد داشت و از آن پاداش و عوض خبری نیست.

شایان توجه اینکه پاداش خداوند در مقابل عمل بنده، ویژه آخرت و بهشت نیست؛ بلکه گاهی در دنیا به او پاداش می‌دهد و انسان اثر آن را در همین عالم مشاهده می‌کند؛ اما اگر عبد عمل را آن‌گونه که باید قبول شود، انجام نداد، هرچند به حسب ظاهر تکلیف را ادا کرده است، عمل اثری نخواهد داشت؛ چه اثر اخروی که بهشت باشد و چه اثر دنیایی که تمام چیزهایی است که فلسفه عبادات را تشکیل می‌دهد. برای نمونه، از جمله چیزهایی که سبب قبولی نماز می‌شود، «حضور قلب» است. اگر نماز بدون حضور قلب برگزار شود، امر نماز ساقط می‌شود؛ اما اثری ندارد، نه در آخرت و نه در دنیا. اثر دنیایی نماز، بازداشتن از فحشا و منکر: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ و تقرب پرهیزکار به خداست: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ»^۲.

زکات و دیگر انفاق‌های مالی نیز گاه به صورتی ادا می‌شود که تکلیف را از گردن انسان ساقط می‌کند؛ اما آثار زکات بر آن مترتب نیست؛ از این رو، می‌بینید امروز مردم زکات می‌دهند؛ ولی آن اثر وضعی را ندارد، چرا؟ چون شرط قبولی عبادت در آن نیست. پس پذیرفتن خدا به این است که اثری بر آن مترتب شود، چه در دنیا و چه در آخرت.

۱. عنکبوت، ۴۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.



حال در این دنیا به منافقان گفته می‌شود: ﴿لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ﴾ انفاق شما قبول نیست، چرا؟ چون شرط لازم را که در خود تو باید باشد، نداری. یکی از آن شرایط لازم ایمان به خداست: ﴿إِنَّمَا يُتَقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲ خدا از متقین قبول می‌کند. متقین کسانی‌اند که در دایره طرز فکر اسلامی هستند و برای ایده و تفکر اسلامی حرکت می‌کنند که خداوند عمل چنین کسانی را می‌پذیرد.

عمل نیک از غیرمسلمان

گاهی اوقات برخی از روی رگ روشن‌فکری می‌گویند فلان شخص هرچند در حوزه تفکر اسلامی نبوده و برای اسلام و هدفش کار نکرده [است]؛ ولی در جوامع کفر، برای ملت خود منشأ خدماتی بوده است. پس چطور ممکن است مشمول رحمت خدا نشود و در عذاب باشد؟

افراد زیادی برای ملت خود خوب و نافع بوده‌اند؛ اما گناه آن‌ها این بود که فکر اسلامی نداشتند؛ بلکه در مقابل اسلام بوده‌اند. پذیرفته نشدن عمل چنین کسانی در پیشگاه خداوند، امری ممکن است و خودخواهی اسلام هم نیست؛ زیرا تکامل انسان‌ها جز در سایه فکر و ایده و مقررات اسلام تأمین نمی‌شود.

بنابراین کوشش مالی زمانی مورد قبول خداست و اثر دارد که با طرز فکر اسلامی انجام گیرد و برای بینش نجات بخش اسلام باشد، نه هر بینش دیگری. خیلی‌ها سؤال می‌کنند آیا اینشتین^۳ یا ادیسون^۴ به جهنم می‌روند؟ این از دو حال خارج نیست. اگر قاصر بوده‌اند، نمی‌روند؛ ولی اگر مقصر بوده‌اند، می‌روند. اینکه فلانی، فلان چیز را کشف کرد، باعث نمی‌شود که

۱. توبه، ۵۳.

۲. مائده، ۲۷.

۳. آلبرت اینشتین (Albert Einstein) فیزیکدان آلمانی (۱۸۷۹ تا ۱۹۵۵م).

۴. توماس آلوآ ادیسون (Thomas Alva Edison) دانشمند و مخترع آمریکایی (۱۸۴۷ تا ۱۹۳۱م).



بگوییم خدا از تمام مقررات و سنت‌های عالم می‌گذرد.

نکته دیگری که باید به آن دقت کرد، این است که حقی داریم و باطلی. علی علیه السلام می‌فرماید: «برای هرکدام از این دو، اهلی است که باید از هم مشخص باشند.»^۱ پس اینکه بگوییم فلانی خدمتی کرده [است] که آن هم معلوم نیست، دلیل پذیرش عمل او نزد خدا نمی‌شود؛ بنابراین مقصود از ﴿كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾^۲ آن است که شما در دایره ایمان به خدا نیستید و در مسیر و مقصد الهی قدم بر نمی‌دارید؛ پس کوشش مالی شما هم قبول نمی‌شود.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶: «حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلِ فَلْتَيْنِ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ وَ لَيْتَن قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ.» (در دنیا حق و باطل وجود دارد و هرکدام را پیروانی است. اگر می‌بینید که باطل بیش از حق است، شگفت مدارید؛ زیرا از دیرباز چنین بوده است و اگر می‌بینید که حق اندک است و قلیل، امید است که بر باطل چیره شود؛ هرچند کم می‌شود که چیزی که از دست رفته، دوباره بازگردد.)

۲. توبه، ۵۳.

۳. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۹۰ تا ۲۹۳.



رستگاری

﴿فَإِذَا فُضِّيتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱

و چون نماز پایان گرفت، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا [روزی] بجوید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

اهمیت یاد خدا در هر حال

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲ در هر حالی که هستید، خدا را زیاد ذکر کنید، زیاد یاد کنید. مبادا در لابه لای این «ابتغاء فضل الله» یک خلأیی پیش بیاید که شما از یاد خدا غافل باشید. ما بارها این را گفته ایم که اصلاً وسیله صلاح و فلاح انسان یاد خداست.^۳

رستگاری و آزادی؛ فایده یاد خدا بودن

فلاح یعنی چه؟ یعنی رستن از قید و بندهایی که مثل زنجیری به گردن آدم یا به پای آدم بسته می شوند و آدم را به جهنم می کشند. همه تلاش انسان برای این است؛ رستن از قید بدی ها، زشتی ها، رستن از شر شیطان، رستن از شر نفس اماره، رستن از دست قدرت های ظالم، رستن از قید آداب و عادات غلط و شیطانی و جاهلی، رستن از زورگویی و گردن کلفتی ابرقدرت ها، فلاح کامل یک انسان. لذا در قرآن می فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۴ فقط مؤمن ها هستند که فلاح پیدا می کنند، بقیه انسان ها اسیرند.

۱. جمعه، ۱۰.

۲. انفال، ۴۵.

۳. سید علی خامنه ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۱۵۷.

۴. مؤمنون، ۱.



اسارت انسان‌ها یکی از قصه‌های تلخ انسان است. داستان ملالت خیز آدمی، داستان اسارت اوست. اسارت چه کسانی؟ غلام و کنیزها؟ حالا که تقریباً غلام و کنیز نداریم، اگرچه یک جاهایی گوشه دنیا هنوز هم هست. نه، داستان اسارت آزاده‌ها، آن هم آزاده‌های مقتدر که هرچه قدرتشان بیشتر است، اسارتشان در دنیا بیشتر است. ببینید این مقتدرین عالم را، هرچه قدرتشان بیشتر است، اسارتشان بیشتر است. در دست چه کسی؟ در دست نفس، در دست پول، در دست میز، در دست مقام، در دست شبکه‌های سرمایه‌داری و در دست چیزهایی از این قبیل. لذاست که انسانیت از قدرت‌ها منفک می‌شود. این قدرت‌های عالم، این قدرتمندهای عالم، دیگر انسانیت ندارند. کودلش؟ کوروحش؟ کوعاطفه‌اش؟ از اول نداشتند؟ خدا خلق نکرده [است]؟ نه آقا، خدا خلق کرده [است]. مگر ممکن است که خدای متعال یک انسان بی‌عاطفه بیافریند؟ پس چه شد؟ این انسان‌هایی که خدا آن‌ها را با عاطفه آفریده [است]، چه می‌شود که این قدر خبیث و بی‌عاطفه می‌شوند که دستور می‌دهند مثلاً ساعت شش یا هفت یا هشت شب موشک را پرتاب کنند در شهر دزفول؟^۱

آیا من و جناب عالی هم ممکن است مثل آن‌ها بشویم یا نه؟ یا من و شما را بسته‌بندی کرده‌اند و مهر استاندارد زده‌اند که ما دیگر خراب‌بشو نیستیم؟! کدام است؟ بنده به جناب عالی عرض می‌کنم که بنده و سرکار هم می‌توانیم مثل همان‌ها خراب بشویم. این جور نیست که من و شما را بسته‌بندی الهی کرده باشند. مهر «صحيح است» هم رویش زده باشند [و بگویند]: «این دیگر کارش درست است، این دیگر خراب‌بشو نیست.» گذاشته‌اند کنار. ما در منطق اسلامی این را نداریم. همه ممکن است خراب بشوند. قرآن برای ما مثل می‌زند: ﴿وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.



فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ یعنی بخوان بر آن‌ها داستان آن کسی را که ما آیاتمان را به او دادیم، او از آیاتمان خودش را جدا کرد، پس از گمراهان شد، یک بلعم باعورا. حالا اسم بلعم باعورا در گوش شما بدآهنگ است؛ [اما] یک شخصیت عظیم، یک عابد، یک عالم، یک زاهد، یک مرد خدا، یک انسان معنوی بود. آخر کارش چه شد؟ ﴿فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾. درباره شیطان هم می‌گویند: ﴿فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾. پس ببینید، تا حد بلعم باعورا هم که بررسی، ممکن است از آنجا با مغز سقوط کنی!

راهش چیست؟ راهش ذکر خداست: ﴿وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾. اگر می‌خواهید از آنجا با مغز سرنگون نشوید، ذکر خدا کنید. ذکر خداست که موجب می‌شود من و شما غرور پیدا نکنیم. ذکر خداست که موجب می‌شود دچار هوای نفس نشویم. ذکر خدا موجب می‌شود که اتکائمان را به خدا از دست ندهیم و به غیر خدا پناه نبریم. ذکر خدا موجب می‌شود که اگر یک شاهی صئاری از مال دنیا یا یک پانداژ ناقابلی از جاه و مقام دنیا به ما دادند، ما به آن دل بسته نشویم. آن را مال خودمان ندانیم، آن را ملک شش دانگ خودمان ندانیم. به رهاشدن از آن، همیشه خودمان را آماده بکنیم و آماده داشته باشیم. ذکر خداست که موجب می‌شود خودمان را گم نکنیم. ذکر خداست که موجب این چیزها می‌شود.^۲

۱. اعراف، ۱۷۵: «و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم، برای آنان بخوان که از آن عاری شد. آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد.»
 ۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره جمعه، ص ۱۶۲.



ملاک ارزش عمل

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱

سبک بار و گران بار [برای جهاد] بیرون روید و با مال و جانتان، در راه خدا جهاد کنید که این برایتان بهتر است، اگر بدانید.

الف. اخلاص

معنای اخلاص در عمل

﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ حدود جهاد را معین می‌کند و می‌گوید جهاد باید برای خدا باشد. «برای خدا بودن کار» مطلب دقیقی است. برخی خیال می‌کنند ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی در حین عمل بگویند: «قربة إلى الله»؛ هرچند در دلشان هم خدا نباشد؛ در حالی که معنایش این نیست.^۲

معنای ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ این است که عمل انسان در راه اهداف الهی انجام گیرد. «زکات فی سبیل الله» آن پولی است که در «شریان لازم و ضروری از نظر خدا» به جریان بیفتد. «جهاد فی سبیل الله» آن کوشش توأم با مقاتله‌ای است که در طریق اهداف الهی و تشکیل آن جامعه برین الهی انجام بگیرد؛ بنابراین هر مقاتله و کوششی، «جهاد فی سبیل الله» نیست. جهاد باید در دایره حدود الهی باشد.

مسلماً کسی که جهاد او حمیتاً^۳ یا برای تحصیل مال یا کسب غنائم و مانند آن باشد، «فی سبیل الله» جهاد نکرده است؛ در نتیجه اگر با چنین

۱. توبه، ۴۱.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۲۱.

۳. از روی تعصب و غیرت.

اغراضی کشته شود، شهید نیست. شهید یعنی «کشته فی سبیل الله».

اینکه در تاریخ می‌بینیم که گفته شده [است] مثلاً فلانی در جنگ سلطان محمود شهید شد یا چند نفر در آن جنگ شهید شدند، این‌ها شهید نیستند؛ زیرا طرف مقابل نیز همین‌طورند. جهاد آنان به معنای کوشش و به‌انگیزه طلا و پول بوده، نه «فی سبیل الله».

﴿ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ این برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید و به حقایق عالم آگاه بودید. اگر از نتایج اعمال و نعیم آخرت باخبر بودید، می‌دانستید این رفتن برای شما بهتر است.^۱

ب. کیفیت

پوشانده شدن گناهان با ایمان و عمل صالح

در اسلام، حجم کار ملاک نیست؛ [بلکه] کیفیت و جهت کار ملاک است، مثلاً این افرادی که امروز با انقلاب اسلامی مخالفت می‌کنند، خب بعضی افرادی هستند که هیچ سابقه تلاش و مبارزه‌ای هم ندارند، احیاناً ممکن است بعضی هم باشند که یک سابقه تلاش و مبارزه‌ای داشته باشند، می‌گویند آقا ما آن زمان‌ها تلاش کردیم. باید دید این تلاش چه جهتی داشته، چه هدف و مقصدی داشته [است]. آن حرکتی و آن عملی که دارای جهت‌گیری درست نیست، ارزش ندارد. عمل مطلق مقبول نیست؛ [بلکه] در نزد پروردگار عالم، عمل صالح و شایسته مقبول است، عملی که از روی ایمان درست و تقوا انجام گرفته باشد، مورد قبول است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲ (خدا از آدم‌های باتقوا قبول می‌کند). آن‌هایی که یک تلاشی کردند برای جاه‌طلبی، آن‌هایی که مبارزه کردند برای اینکه خودشان به یک جایی برسند، آن‌هایی که حرف زدند برای خاطر اینکه مردم به آن‌ها اعتقاد پیدا بکنند، آن‌هایی

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۲۲۲.

۲. مائده، ۲۷.



که تلاش کردند برای اینکه آینده خودشان را تأمین بکنند و نامی در بین افراد پیدا بکنند، کارشان ارزشی ندارد. و ما آن روزها می‌دیدیم. همان روزها در بحبوحه مبارزه [با] کسانی بودند که در زندان‌ها هم بودند، با ماها بودند و می‌دیدیم این‌ها را، اما یک ذره اخلاص و خلوص در کارشان نبود. کسانی بودند که این‌ها در داخل زندان‌های رژیم یا بیرون از این زندان‌ها در بین جمع مبارزین، آن جور حرکت می‌کردند که گویا مبارزه این‌ها فقط برای این بوده که این‌ها سری تو سرها بلند کنند و دربیاورند و خودشان را در میان مردم مطرح کنند و در میان مبارزین، به عنوان شخصی که او هم دارد مبارزه می‌کند، به یک آبرویی برسند. [کار این‌ها] ارزشی ندارد. کار آن کسی که برای خاطر خدا دارد تحمل سختی‌ها و رنج‌ها را می‌کند و برای خاطر اهداف مقدس اقدام می‌کند، ارزش دارد؛ لذاست که همه جا در قرآن ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱ است؛ آن عمل صالح، عمل شایسته و کاری که با هدف و جهت‌گیری و دل پاک انجام می‌گیرد، مورد قبول است. کسی که اگر ایمان بیاورد و یک چنین عملی انجام بدهد، ﴿يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ﴾^۲ بدی‌های او را خدای متعال می‌پوشاند و کفاره می‌دهد و [از بدی‌هایش] صرف نظر می‌کند.^۳

ج. نیت

نقش نیت در ارزش‌گذاری اعمال

آنچه می‌تواند همه اعمال انسان را از نیکی برخوردار کند، مضمون و جهت آن اعمال است. ببینید، یک عمل واحد، می‌تواند در صورتی یک پدیده بسیار بدی باشد و در صورتی [دیگر] یک پدیده خوبی باشد. چه چیزی این را بد یا خوب می‌کند؟ مضمون و محتوا و سمت آن عمل است.^۴

۱. عصر، ۳.

۲. طلاق، ۵.

۳. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۱۵ تا ۱۱۷.

۴. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره ممتحنه، ص ۶۸.



استفاده صحیح از مال

﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۱

اموال شما و فرزندان شما صرفاً [وسیله] آزمایش اند. و پاداش بزرگ نزد خداوند است.

فتنه مال

قرآن به ما می‌گوید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ﴾ ای مسلمان‌های جامعه انقلابی که می‌خواهید حرکت کنید، اموال شما و اولاد شما فتنه‌اند. یعنی چه هستند؟ یعنی مشغول‌کننده‌اند، سرگرم‌کننده‌اند، دل‌بسته‌کننده‌اند، پایبندزنده‌اند و البته وسیله آزمایش هم هستند. و من تصور می‌کنم درباره مال و فرزند، قرآن منطق بسیار مهم و البته آشکاری دارد. من دو آیه به نظر رسید که به مناسبت نظر قرآن راجع به مال و فرزند [بخوانم] که غالباً هم در قرآن با هم آمده‌اند، یک بار دیگر هم اینجا اشاره کرده‌ام. غالباً مال و فرزند با همدیگر در قرآن ذکر شده و برحذر بودن از این‌ها توصیه شده است. یک آیه در سوره قصص هست در قضیه قارون که این آیه را من می‌خوانم، ببینید چند مطلب مهم از این آیه فهمیده می‌شود. این مربوط به مال است و خطاب به قارون است، می‌فرماید: ﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^۲ در آنچه خدا به تو داده است، دار آخرت را طلب کن؛ یعنی اولین چیزی که معلوم می‌شود، این است که این اموال داده خداست. خود قارون بی عقل نمی‌دانست. در آن آیه بعد می‌گوید: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۳ [می‌گفت:] «خود من دانشمند بودم، زنگ بودم، باهوش بودم، توانستم پول در بیاورم. خودش این جور

۱. تغابن، ۱۵.

۲. قصص، ۷۷.

۳. قصص، ۷۸.

فکر می‌کند؛ البته خدای متعال پشت سرش می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَمْ﴾ حالا تعبیر من است، بی عقل نفهمیده که: ﴿أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً﴾ خدا از او قوی‌ترها را هم در گذشته پدرشان را درآورده، هلاک کرده [است]. ﴿أَوْتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ حرف مفت است که من با قدرت خودم، با پول خودم، با هوش خودم توانسته‌ام به این مقدار، به این مال برسیم و این‌ها حرف‌های چرند است. مال داده خداست. آن قدرتی را هم که شما به خرج داده‌اید، این پول را درآورده‌اید، آن هم مال خداست. ابزار هم مال خداست، مال هم مال خداست. خب، پس اول اینکه مال را خدا داده [است].

دوم از آنچه خدا داده است، باید آخرت را طلب کرد. پس فکر قرآن درباره مال این است: مال مقدمه و وسیله‌ای برای آخرت است.

سوم ﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ (بهره دنیا را هم فراموش نکن.) از این مال بخور، بیوش، زندگی کن، راحتی کن، عیش کن، نصیب خودت از دنیا را فراموش نکن؛ یعنی هیچ‌کس نگفته که همه این پولی را که به دست آوردی، در راه خدا بده، ابداً. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾^۲ (نه دستت را به گردنت ببند و نه به کلی باز کن.) یک نفری هرچه غلام و کنیز داشت، قبل از مردنش آزاد کرد، همه اموالش را صدقه داد. پیغمبر اکرم فرمود که این ظلم کرد. یک تعداد وارث داشت، [باید] یک مقداری نگه می‌داشت این بیچاره‌ها زندگی‌شان را بکنند. طرز فکر اسلام [این] است. نصیب خودت در دنیا را فراموش کن.

چهارم این مالی که داده شده [است]، احسان خداست در باب تو؛ یعنی خدا که به تو این مال را داده [است]، خواسته به تو خیر کند.

۱. قصص، ۷۷.

۲. اسراء، ۲۹.

پنجم اینکه «وَأَحْسِنُ» تو هم متقابلاً احسان کن که این [نکات] چهارم و پنجم از این جمله فهمیده می‌شود: «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»

ششم این مال باید وسیلهٔ فساد نشود. اگر شد، می‌شود ممنوع: «وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ»^۲

هفتم این مال وسیلهٔ این نمی‌شود که خدای متعال نتواند تو را به عاقبت کردار زشت دچار کند: «أُولَئِكَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً»^۳

نقطه نظر اسلام در باب مال، این‌هاست. مال خوب است، احسان خداست، لطف خداست، باید از آن استفاده هم بکنیم؛ اما باید به وسیلهٔ آن فساد نکنیم. اگر وسیلهٔ فساد شد، می‌شود ممنوع. با آن باید احسان به دیگران بشود، آن را باید مال خدا بدانیم، آن را باید نازشست خود ندانیم. طرز فکر در باب مال این است.^۴

۱. قصص، ۷۷.

۲. قصص، ۷۷.

۳. قصص، ۷۸.

۴. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ تغابن، ص ۱۶ تا ۱۶۳.



امر به معروف و نهی از منکر

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

و مردان و زنان باایمان یار و دوستدار یکدیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آنان را خدا به زودی مشمول رحمت قرار می‌دهد [و] خداوند شکست‌ناپذیرِ حکیم است.

نشانه‌های مؤمنان

چهار نشانه مؤمنان که دقیقاً مقابل نشانه‌های منافقان است، آمده: نشانه اول مؤمنان «امر به معروف» است که مقابل نشانه اول منافقان، یعنی «امر به منکر» قرار دارد. نشانه دوم مؤمنان «نهی از منکر» است که در مقابل نشانه دوم منافقان، یعنی «نهی از معروف» قرار دارد. نشانه سوم مؤمنان «پرداخت زکات» است که در مقابل نشانه سوم منافقان، یعنی «قبض ید و خودداری از انفاق» قرار گرفته [است]. نشانه چهارم مؤمنان «برپاکردن نماز و توجه به خداست» که در مقابل نشانه چهارم منافقان، یعنی «فراموش کردن خدا» آمده است.^۲

معروف چیست؟

«معروف عقلی» چیزی است که عقل آن را می‌شناسد و می‌پذیرد، مانند

۱. توبه، ۷۱.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۳۹۷.

عدل، انصاف، وفا، صفا، راستی، صراحت لهجه، یکی بودن ظاهر و باطن، نیکی‌کردن و انفاق [کردن] در راه خدا و در مصالح عمومی.

«معروف شرعی» چیزی است که عقل معمولی در مقابل آن ساکت است و قضاوتی حتمی درباره آن ندارد؛ اما شرع، آن را می‌شناسد، مانند عبادت خدا، نماز اول وقت با خضوع و توجه، دعا خواندن، توسل به اولیای خدا.^۱

منکر چیست؟

«منکر عقلی» هر منکر و عمل زشتی است که عقل دفعش کند و آن را خوب نداند، مانند دغل‌کاری، حيله‌گری، صراحت نداشتن، انصاف نداشتن، عجله داشتن در قضاوت، یک‌جانبه حکم کردن و برداشت مال دیگران بدون اجازه. عقلی که خودش باشد و خودش و تلقین‌های غلط بر آن اثر نگذاشته باشد و قیاس و معیار الهی در دستش باشد، چنین اموری را زشت و ناپسند می‌داند. خلاصه آنچه عقل منکر بشمارد، منکر عقلی است.

«منکر شرعی» هم این است که عقل نسبت به آن ساکت است؛ ولی شرع نسبت به آن نظر دارد؛ به این معنا که مثلاً بسیاری از کسانی که جزو عقلای بشر شمرده می‌شوند، شرب خمر می‌کنند؛ اما شرع آن را منکر و زشت می‌شمارد. همچنین زنا که نزدیکی زن و مرد، بدون عقد شرعی است، به حسب ظاهر و عرف، منکر نیست و عرف، زشتی آن را درک نمی‌کند؛ ولی شرع آن را منکر می‌داند.^۲

عمومیت وظیفه امر به معروف و نهی از منکر

هرکه ایمان دارد، ناگزیر باید دارای این دو خصلت باشد و اگر دیدیم کسی مدعی ایمان است و این صفات را ندارد، حکم خواهیم کرد که ادعای ایمان

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۳۷۴.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۳۷۰.

وی واقعی نیست.^۱

وقتی آیه‌ای در قرآن به این روشنی می‌گوید همگان باید به این دو واجب عمل نمایند، ما از این آیه با انضمام آن دلیل عقلی، نتیجه می‌گیریم که در جامعه اسلامی همه مردم باید هم عالم به این واجب شوند و هم عامل به آن. درست است که عده‌ای با معروف و منکر آشنا نیستند؛ اما باید آشنا شوند. عالم شدن هم در جامعه اسلامی فرض عینی^۲ است. اسلام اجازه نمی‌دهد که عده‌ای جاهل بمانند و خوب و بد را نشناسند و دنبال آن نروند و خود را به خمودگی بزنند. همه ما باید از معارف کلی اسلام و از اصول اسلامی آگاهی داشته باشیم و بدانیم که مثلاً این معروف است و درست ضد آن، منکر است. در مقوله مسائل عملی و اعتقادات، همه مردم مسلمان باید به طور اجمال بدانند که در دین، اموری مانند نماز و زکات و عدالت و رعایت حقوق دیگران، واجب است و اموری مانند ظلم و تن دادن به ظلم، حرام.^۳

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در میان احکام اسلام

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در مثل به کاروانی می‌ماند که به طرف مقصدی در حرکت است که از راهی پُرپیچ و خم و دشوار و پراز مزاحم و دشمن عبور می‌کند و از اطراف این جاده، راه‌های فرعی فراوانی باز شده است که حیثاً با راه اصلی اشتباه می‌شود. این کاروان به هبری یک یا چند نفر حرکت می‌کند و می‌رود تا به هدف برسد.

اگر در حین حرکت، دستوری بیاید که هریک از شما افراد کاروان باید مراقب خودتان باشید^۴ که خاری دامن شما را نگیرد یا حیوانی حمله نکند یا به اشتباه

۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۳۹۹.

۲. واجب.

۳. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۴۰۱.

۴. تحریم، ۶: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»



از جاده خارج نشوید؛ چون احتمال دارد همهٔ افراد غافله یا بسیاری از آن‌ها، منحرف شوند، شما به مراقبت از خودتان اکتفا نمی‌کنید؛ بلکه وظیفه دارید که مراقب دیگر افراد کاروان نیز باشید.

اگر کسی در جادهٔ فرعی پا گذاشت و بیراهه رفت، هریک وظیفه دارند که خود را به او برسانند و دست او را بگیرند و با زبان یا زور، او را به راه اصلی برگردانند. اگر دیدی گرگی حمله کرد، باید دفاع کنی؛ اگر فردی خسته شد، باید او را کمک کنی؛ یا اگر فردی برای استراحت نشست، نباید او را تنها بگذاری، باید به او روح پایداری بدمی و قوت بدهی.

اما اگر گروهی از راه منحرف شدند یا به جمعی از آنان حمله شد، آیا تکلیف برداشته می‌شود؟ نه. بلکه باید بروی و آن‌ها را راهنمایی و کمک کنی. اگر دیدی از راه منحرف می‌شوند، باید حرکت کنی و بگویی که حرکتشان اشتباه است، نه اینکه بگویی تعدادشان زیاد است، به من مربوط نیست.^۱

امر به معروف و نهی از منکر؛ حافظ حالت انقلابی جامعهٔ اسلامی

این دو واجب روح اسلام را حفظ می‌کنند و سبب بقای «حالت انقلابی در جامعه» می‌شوند. حالت انقلابی به معنای برداشتن نیزه و شمشیر نیست؛ بلکه به معنای باقی ماندن آن ارکان و شرایطی است که ضامن بقای فکر و هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جامعه است و به پایداری این وضعیت کمک می‌کند؛ اما اگر جامعه از چنین حالتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به وجود آورد، به حالت قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگردد، به آن «حالت ارتجاعی و انحطاطی» می‌گویند.

۱. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سورهٔ توبه، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.



قدس

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ﴾^۱
 هر نخله‌ای را که قطع کردید یا آن را بر ریشه‌هایش ایستاده و انهداید، همه به خواست خدا بود تا فاسقان را خوار کند.

راه حل مسئله فلسطین با استفاده از ماجرای بنی النضیر

ای کاش که این طرز تفکر را که قرآن به ما یاد می‌دهد، آن مسلمان‌هایی که در نزدیکی صهیونیسم خبیث دارند زندگی می‌کنند، داشتند؛ می‌فهمیدند که برای آسایش اسلام و مسلمین و آسایش جوامع اسلامی، باید آن غده سرطانی را، آن زخم بدخیم خبیث را، یکجا از جا بکنیم.^۲

و بنده وقتی نگاه می‌کنم به کیفیت عمل کشورهای مسلمانان که در دوروبر سرزمین اشغال شده عزیز فلسطین ما زندگی می‌کنند، حالا دارم می‌فهمم که چرا این‌ها سی سال است که در جنگ‌اند. از سال ۱۹۴۷ که این سرزمین افتاد به دست یهودی‌ها و صهیونیست‌ها، تا امروز، سی و پنج سال دارد می‌گذرد. چرا پیروز نشدند را ما حالا داریم می‌فهمیم. نباید هم پیروز می‌شدند. اگر واقعاً این آقایان بی‌انگیزه، بی‌خیال، غیرمتکی به اسلام، بر صهیونیست پیروز می‌شدند، جای تعجب بود. خب چرا پیروز بشوند؟ آن‌ها سلاح هم که بیشتر از این‌ها دارند، پول که بیشتر از این‌ها دارند، اتکالی جهانی که بیشتر از این‌ها دارند، انگیزه هم که بیشتر از این‌ها دارند. آن یهودی غاصب می‌داند که اگر چنانچه اعراب بر او مسلط شدند، او دیگر جای زندگی ندارد؛ پس بین مرگ و زندگی دارد زندگی می‌کند. می‌گوید پس می‌روم در میدان جنگ، از خودم، از شرفم، از زندگی‌ام دفاع می‌کنم. انگیزه هم بیشتر از این دارد. یک چیز فقط ممکن

۱. حشر، ۵.

۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره حشر، ص ۷۹.



بود این داشته باشد که او ندارد و آن اتکای به خداست و این را هم که ندارد؛ نه او اتکای به خدا دارد، نه این اتکای به خدا دارد. پس چه دلیلی دارد که آن نیروی قوی‌تر بر این‌ها پیروز نشود؟ من تعجب می‌کنم چرا عبدالناصر مکرر می‌گفت که: «ما یهودی‌ها را در دریا می‌ریزیم.» با چه قدرتی، با چه قوتی؟ چرا خیال می‌کردند که می‌توانند یهودی‌ها را شکست بدهند؟ اسرائیل را یا باید قدرتی شکست بدهد که از لحاظ نیرو و امکانات و تسلیحات و پول و مدرنیزه کردن زندگی، برتر از اسرائیل باشد که خب، عرب‌ها نیستند. درست است که حالا آمریکا با عرب‌ها دارد لاس می‌زند، با اردن، با مصر، با عربستان، با دیگران؛ اما یک پَر موی اسرائیل را به همه این‌ها نمی‌دهد. اسرائیل را برای خاطر عربستان و برای خاطر مصر از دست نخواهد داد.^۲

اعراب و مسلمان‌ها فقط به یک شرط خواهند توانست بر اسرائیل پیروز بشوند و آن این است که با اتکای به خدا و با ایمان به اسلام و با انگیزه اسلامی بروند. اگر این کار انجام بگیرد، والله دوباره اسرائیل را محو خواهند کرد. اگر همین چندین لشکری که آورده [است]، نصف آن نیرویی باشد که امروز اسرائیل دارد، اگر او ده لشکر دارد، پنج لشکر؛ اگر او پانزده لشکر دارد، هفت لشکر و نیم، نصف آن نیرو در مقابل اسرائیل قرار بگیرد، نیروی باایمان، مثل بچه‌های ما در این جبهه‌های جنگ، مثل شماها، اسرائیل دو ماه نمی‌تواند مقاومت کند. از بین خواهد رفت، با همه تجهیزات: ﴿وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۳ ولو همه قدرت‌ها هم به کمکش بیایند، نمی‌تواند. ممکن است قدرت‌ها بیایند به کمکش، اما اسرائیل نابود می‌شود. آنچه اسرائیل را می‌تواند علاج کند، مسئله غصب فلسطین را می‌تواند علاج کند و این عقده را از دل مسلمان‌ها و اعراب بردارد، فقط این است و بس: ایمان و اسلام. متأسفانه به این فکر نیستند.^۴

۱. جمال عبدالناصر (۱۹۱۸ تا ۱۹۹۷م) از رهبران مهم مبارزات سیاسی و ضد نظام سلطانی مصر، دومین رئیس جمهوری این کشور و از پیشگامان ملی‌گرایی عرب.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره حشر، ص ۸۰.

۳. اسراء، ۸۸.

۴. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره حشر، ص ۸۱.

پاک شدن از
گناهان

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا
يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

روزی که شما را برای روز حشر گرد می‌آورد، آن روز، روز حسرت و زیان است و هرکس به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، بدی‌هایش را از او بزدايد و او را به باغ‌هایی که از پای درختانش نهرها جاری است، درآورد که در آن جاودانه بمانند. این کامیابی بزرگ است.

پوشانده شدن گناهان با ایمان و عمل صالح

کسی اگر ایمان بیاورد و یک چنین عملی انجام بدهد، ﴿يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ﴾ بدی‌های او را خدای متعال می‌پوشاند و کفاره می‌دهد و صرف نظر می‌کند.^۲

ضرورت وجود تناسب بین اعمال صالح و گناهان برای بخشیده شدن

البته در اینجا بحث‌های زیادی هست. اولاً این سیئات چه جور سیئاتی هستند؟ یکی هست که کفه گناهانش از کفه کار خوبش خیلی سنگین‌تر است، مثلاً فرض کنید که یک کار خوبی هم کرده؛ اما در مقابل آن، ده‌ها کار بد کرده [است]. آیا این کار خوب، آن کارهای بد را می‌پوشاند؟ نه، این جور نیست. سیئات یعنی گناهان، بدی‌های قابل اغماض و شاید بشود گفت بدی‌های کوچک، گناهان صغیره و کارهایی که از روی غفلت و جهالت انجام گرفته [است]، این‌ها را می‌پوشاند.^۳ نه اینکه خیال کنید که انسان بدگویی

۱. تغابن، ۹.

۲. سیدعلی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۱۱۷.

۳. نک: محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۶.

کند، غیبت کند، مردم را ایذاء کند و تهمت بزند، بعد هم مثلاً ده روز برود، جبهه و برگردد، یا صد رکعت هم نماز بخواند، یا یک سفر حج هم برود، یا یک مقدار از پولش را هم بگذارد برای جبهه‌ها، یا برای مثلاً آبادکردن خرمشهر، بگوئیم با این پولی که در مقابل آن ظلم‌ها و جورها و مانند این‌ها دارد، کار این آدم درست است؛ نه، این جور نیست.

کسانی بودند بعد از انقلاب [که] اموال زیادی را از راه غصب به دست آورده بودند. یا از راه دزدی یا از راه بندوبست^۱ با دستگاه‌های گذشته، یا از راه فریب و یا از راه‌های نامشروع، اموال هنگفتی را به دست آوردند. اگر می‌خواستند درست به حق حساب آن اموال برسند، بایستی فرضاً همه آن اموال یا سه‌چهارم آن اموال را در راه خدا می‌دادند. بعد آمدند یک‌دهم یا یک‌بیستم آن مال را، مثلاً فرض کنید که پانصد هزار تومان، یک میلیون تومان یا پنج میلیون تومان در راه خدا دادند، قبض هم گرفتند. حالا ممکن است آدم سر مردم را کلاه بگذارد، بگوید بنده مثلاً پنج میلیون داده‌ام، ببینید این هم رسیدش که مثلاً به جبهه‌ها پنج میلیون کمک کرده‌ام، [مردم هم] بگویند عجب! پنج میلیون ایشان کمک کرده [است]، غافل از اینکه این پنج میلیون را از پانصد میلیونی که به زور و ظلم و ناروا و از طرق غیرصحيح به دست آورده بود، داده [است]. اگر بخواهیم حقانی پای حساب بنشینیم، باید بگوئیم که از این پانصد میلیون، فرضاً چهارصد و پنجاه میلیونش را باید بدهد یا همه پانصد میلیون را باید بدهد، مثلاً عرض می‌کنم، حالا من چرتکه دستم نیست. این جوری نیست که خیال کنید که هر کار خوبی، کارهای بد را از بین خواهد برد و خواهد شست، نه. کار خوب بیشتر و بهتر، عمل صالح و ایمان، که این‌ها معیارهای عالی است، می‌تواند سیئات را، گناهان کوچک را و بدی‌های ناچیز را البته کم کند و از بین ببرد.

۱. قرار میان دو یا چند تن برای انجام کاری نادرست یا غیرقانونی، زدوبند.



معنای پاک‌شدن گناهان

یک مطلب هم این است که بدی را از بین می‌برد، یعنی چه؟ ممکن است کسی سؤال کند این کار خلافی که این شخص انجام داده، یک واقعیتی است که واقع شده [است]؛ یعنی چه [اگر] کار خوب کرد، این را از بین می‌برد؟ بنده همیشه تشبیه می‌کردم مغفرت الهی و تکفیر الهی را، یعنی کفاره‌دادن و صاف کردن بدی‌ها و خرابی‌ها را، به خوب شدن زخم؛ این جراحی است که در دست انسان، در پای انسان، در بدن انسان به وجود می‌آید، یک زخمی لب باز می‌کند و چرک و فساد به وجود می‌آورد. وقتی انسان مرهم می‌گذارد، این [جراحی] به تدریج بسته می‌شود، سر زخم بند می‌آید و گوشت تازه می‌آورد. وقتی که انسان یک گناه انجام می‌دهد، در روح انسان، در اخلاقیات انسان و در عمل معنوی و قلبی انسان، یک خللی وارد می‌شود؛ وقتی کار خوب انجام داد، دوباره جبران می‌شود و مثل اینکه گوشت تازه‌ای در بدن انسان روییده باشد، جان تازه‌ای به انسان دمیده می‌شود. پس بنابراین اثر آن گناه را که یک نوع بدی و شکاف و زخم در روح انسان به وجود آورده بود، البته این‌ها را از باب تشبیه می‌گوییم، جبران می‌کند و برطرف می‌کند.^۱

معافیت معذوران به شرط خیرخواهی

«غفار» یعنی «پوشاننده». اما چرا گفته شده خداوند پوشاننده گناه است؟ گناه که واضح نیست که خدا آن را ببوشاند؛ بلکه مخفیانه است. کسی که از روی عذر و بیچارگی نتوانسته این واجب پرمشکل را انجام دهد، اما دلش هم ناراحت است که چرا نتوانسته و آرزوی انجام آن را داشته [است]، خدا مغفرت خود را شامل حال او می‌کند؛ یعنی آن خلأ را در وجود او می‌پوشاند و چاله‌های روحش را که بر اثر ترک واجب به وجود آمده [است]، پُر می‌کند و اثر آن را از جای دیگر به او می‌دهد.^۲

۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره تنابین، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره توبه، ص ۵۳۰.



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. مفاتیح الجنان.
۴. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره بقره، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۵. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره حشر، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۶. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره مجادله، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۷. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره ممتحنه، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۸. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره جمعه، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۹. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره براءت، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره تغابن، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی، تفسیر سوره حمد، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.



مسابقه فرهنگی نکته‌های روشنگر

پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است. به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقه شرکت کنید.

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی: کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه صحیح پرسش‌ها را به صورت عددی ۳۰ رقمی از چپ به راست، همراه با نام و نام خانوادگی خود، به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

۲. مراجعه به بخش مسابقات سایت: haram.razavi.ir

پرسش‌ها

پرسش اول: آیه دوم سوره مبارکه بقره به کدام ویژگی قرآن کریم اشاره می‌کند؟

۱. کشفیات

۲. هدایت

۳. روشنگری

پرسش دوم: منظور از «عبادت» در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» چیست؟

۱. نماز

۲. ذکر زبانی محض

۳. معنای خاص عبادت، یعنی کارهایی که مظهر واقعی بندگی است

پرسش سوم: با توجه به مفهوم «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»

مهم‌ترین فایده نماز چیست؟

۱. دور شدن از گناه و زشتی‌ها
۲. در معرض توجه خدا قرار گرفتن
۳. زشتی‌ها موجب بطلان نماز

پرسش چهارم: طبق آیه ۵۴ سوره مبارکه توبه، منافقان نماز را با چه حالی

می‌خوانند؟

۱. اشتیاق
۲. کسالت
۳. تواضع

پرسش پنجم: با توجه به مفهوم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» لازمه عبادت خدای متعال چیست؟

۱. اطاعت از خداوند
۲. تسلیم‌نشدن در برابر غیرخدا
۳. هر دو گزینه

پرسش ششم: کدام آیه به وجود همدلی بین مسلمانان اشاره می‌کند؟

۱. آیه ۹ سوره حشر
۲. آیه ۴ سوره مریم
۳. آیه ۷ سوره اعراف

پرسش هفتم: طبق آیه ۲۶ سوره توبه، خداوند متعال به اهل ایمان چه

چیزی را نازل کرد؟

۱. استجاب دعا
۲. سکینه و آرامش الهی
۳. خنثی کردن حيله‌ها



پرسش هشتم: چرا روز جمعه را عید قرار داده‌اند؟

۱. بیان فضایل زیادی برای روز جمعه
۲. معین کردن اذکار و ادعیه بسیار در شب و روز جمعه
۳. هر دو گزینه

پرسش نهم: کدام آیه از قرآن کریم با اندیشیدن به پدیده‌های آفرینش، ما را

بیدار می‌کند؟

۱. آیه ۲۲ سوره بقره
۲. آیه ۷۷ سوره اسرا
۳. آیه ۴۷ سوره هود

پرسش دهم: بر اساس درس دهم کتاب نکته‌های روشنگر، آیه ﴿إِذْ جَعَلْ فَيْكُمُ الْأَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا﴾ به کدام یک از ویژگی‌های قرآن کریم اشاره می‌کند؟

۱. موعظه
۲. عبرت
۳. بیم‌دهندگی

پرسش یازدهم: آیه ۵۱ سوره مبارکه توبه به کدام نشانه مؤمن اشاره می‌کند؟

۱. پایداری در عقیده
۲. توکل بر خدا
۳. امانت‌داری

پرسش دوازدهم: طبق کدام آیه قرآن کریم، متقین از آنچه روزی شان شده،

انفاق می‌کنند؟

۱. آیه ۲ سوره تحریم
۲. آیه ۱۴ سوره اعراف
۳. آیه ۳ سوره بقره

پرسش سیزدهم: طبق آیه ۱۴ سوره مبارکه تغابن، خداوند متعال چه

هشدارى به اهل ایمان می‌دهد؟

۱. شیطان را دوست نگیرید
۲. همسران و فرزندان زنجیر پای شما نشوند
۳. دشمنان را دوست نگیرید

پرسش چهاردهم: طبق آیه ۱۴ سوره مبارکه تغابن، در صورت دشمنی زن و

فرزند، چگونه باید با آن‌ها رفتار کرد؟

۱. در کمال محبت، اما تسلیم آن‌ها نشدن
۲. با آن‌ها دشمنی کردن
۳. رها کردن آن‌ها

پرسش پانزدهم: طبق آیه ۱۶ سوره مبارکه تغابن، مقدار رعایت کردن تقوا

کدام است؟

۱. روزی ۵ ساعت
۲. به قدر وسع و توان
۳. به قدر احتیاج و نیاز

پرسش شانزدهم: آیه ۲ سوره مبارکه جمعه به کدام رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

اشاره می‌کند؟

۱. اقامه قسط و عدل
۲. تعلیم کتاب و حکمت
۳. گره‌گشایی از انسان‌ها

پرسش هفدهم: کدام گزینه از مصادیق مجاهدت با نفس است؟

۱. اینار جان
۲. به کارگیری فکر
۳. هر دو گزینه

پرسش هجدهم: کدام گزینه در تحقق توبه مؤثر است؟

۱. تکرار نکردن گناه
۲. برگشت به راه صحیح
۳. هر دو گزینه

پرسش نوزدهم: آیه ۱۲۴ سوره مبارکه طه چه چیزی را سبب تیره روزی و

نابینایی در روز قیامت می‌داند؟

۱. پیروی از هوا و هوس
۲. ناخشنود بودن به خواست خدا
۳. روی گرداندن از یاد خدا

پرسش بیستم: آیه ۱۰۳ سوره مبارکه توبه به کدام خصوصیت صدقه دادن

اشاره دارد؟

۱. تطهیر انسان
۲. تزکیه انسان
۳. هر دو گزینه

پرسش بیست و یکم: طبق آیه ۱۱۱ سوره مبارکه توبه، خداوند متعال جان و

مال مؤمنان را به چه بهایی خریداری می‌کند؟

۱. خلافت در زمین
۲. بهشت
۳. مغفرت

پرسش بیست و دوم: کدام گزینه درباره آیه «**أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» درست است؟

۱. طلب هدایت بیشتر از خدای متعال

۲. احتیاج به هدایت الهی

۳. هر دو گزینه

پرسش بیست و سوم: طبق آیه ۹ سوره مبارکه تغابن، هدف از زندگی چیست؟

۱. شکوفا کردن استعدادها

۲. دستیابی به شادکامی

۳. رسیدن به فوز عظیم

پرسش بیست و چهارم: طبق آیه ۵۳ سوره مبارکه توبه، علت اینکه انفاق

بعضی، چه با رغبت و چه با اکراه، پذیرفته نمی شود چیست؟

۱. نافرمانی

۲. منت گذاشتن

۳. ریاکاری

پرسش بیست و پنجم: طبق آیه ۱۰ سوره مبارکه جمعه، راه رستگاری کدام

است؟

۱. ذکر خدا

۲. علم

۳. ثروت

پرسش بیست و ششم: طبق آیه ۴۱ سوره مبارکه توبه، ملاک ارزش عمل

کدام گزینه است؟

۱. زیادبودن عمل

۲. اخلاص در عمل

۳. تفکر در عمل

پرسش بیست وهفتم: فتنه بودن مال و فرزند، طبق آیه ۱۵ سوره مبارکه تغابن، به چه معناست؟

۱. گمراهی

۲. آزمایش

۳. عذاب

پرسش بیست وهشتم: طبق آیه ۷۱ سوره مبارکه توبه، دومین ویژگی مؤمن که خدای متعال او را مشمول رحمت قرار می دهد، چیست؟

۱. اقامه نماز

۲. دوست دار اهل ایمان

۳. امر به معروف و نهی از منکر

پرسش بیست ونهم: طبق متن درس بیست ونهم کتاب نکته های روشنگر، شرط پیروزی اعراب و مسلمان ها بر اسرائیل کدام است؟

۱. انگیزه اسلامی

۲. تکیه به نیروی نظامی

۳. هوشیاری در برابر توطئه ها

پرسش سی ام: طبق آیه ۹ سوره مبارکه تغابن، کسی که به خدا ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، چه اجری برای اوست؟

۱. قرار گرفتن در رحمت خدا

۲. پاک شدن از گناهان

۳. قرار گرفتن در دسته رستگاران



نذر فرهنگی

بانک ملت — شماره حساب: **روشنی نذر کبیر**
۷۶ ۵۸ ۵۸ ۵۸ ۸۶



شماره کارت: —

۶۱۰۴ ۳۳۷۷ ۸۸۸۸ ۸۸۸۹
شناسه واریز ۱۰۰۱۵۳۱۶۹ در هنگام واریز، حتماً
شناسه را وارد کنید.



پرداخت حضوری —
صحن پیامبر اعظم ﷺ، بین ایوان باب الهادی علیه السلام
و ورودی صحن غدیر، اتاق ۱۸۵، سامانه توزیع



پورتال فرهنگی تبلیغی حرم مطهر امام رضا علیه السلام

- صفحه اصلی پایگاه مجازی حرم مطهر رضوی: haram.razavi.ir
- پخش زنده مراسم و اماکن حرم مطهر رضوی: tv.razavi.ir
- دسترسی به آرشیو محصولات فرهنگی حرم مطهر رضوی: archive.razavi.ir



کانال ها و صفحات شبکه های اجتماعی

- وقت سلام؛
- حال و هوای حرم؛
- ثبت درخواست زیارت نیابتی؛
- اعلام برنامه های حرم مطهر رضوی؛
- ارائه مطالب ویژه دختران و پسران ۱۲ تا ۱۸ سال؛
- نشر معارف رضوی به زبان های عربی، انگلیسی، اردو، فرانسه و...؛
- انتشار تولیدات فرهنگی حرم مطهر رضوی، اعم از فیلم و صوت مراسم حرم مطهر رضوی.

می توانید به این شبکه ها از مسیرهای ذیل دسترسی داشته باشید:

- شبکه های فارسی: tvapp.razavi.ir/razavi_aqr_ir
- شبکه های اجتماعی بین الملل: tvapp.razavi.ir/razavi_int
- ربات چندزبانه حرم مطهر رضوی در شبکه های اجتماعی شامل بخش های پاسخ گویی به سؤالات دینی، زیارت نیابتی و ارتباط با حرم:

@haramrazavi_bot

